

# فرواک

## فرهنگ واژه‌های پارسی

راه‌نمای اوستا، شاه‌نامه، بندش و دیگر نامه‌های نو و کهن ایرانی

ارمغانی از دانشگاه جهانی کورش بزرگ

به کوشش: هومر آبرامیان

ویرایشگر: طاهره اشعاری

فرواک: آغاز سخن گویی آدمی [۱]

پس از سیامک [= روزگار یخبندان که آدمی آسیب‌های بزرگ از سرما دید]، در شاه‌نامه بدون میانجی از «هوشنگ» نام برده می‌شود، ولی در دیگر بُن‌مایه‌ها از کس دیگری بنام «فرواک fravak» سخن به میان آمده که پسر سیامک و پدر هوشنگ است.

حمزه اصفهانی او را، «فروال»، و ابوریحان بیرونی «فرواک» و «افراواک» و بُندهش «فرواک» گفته‌اند.

نویسنده «غرر اخبار ملوک الفرس»، کیومرث را نیای هوشنگ می‌داند بی آنکه از «فرواک» نامی به میان آورد، و فردوسی نیز هوشنگ را «نبیره کیومرث» [پور سیامک] می‌خواند.

اینگونه گفتارها، نشان از چرخه دیگری میان «سیامک» و «هوشنگ» دارند که برخی آن را «فرواک» گفته‌اند. اگر این واژه را بشکافیم با داده‌های شگرفی روبرو می‌شویم:

- «فرواک» واژه‌ی دو بهری است، بهر نخست آن (fra = فر)، پیشوندی است در زبان‌های اوستایی، پارسی باستان، پهلوی و پارسی دری، که در واژه‌های «فرهنگ frahang» و «فرجام frajam» و «فرموش [۲] framosh» دیده می‌شود و در همه جا جهش و جنبش به پیش را می‌نمایاند، همچون: «فراخواندن»، «فراز رفتن»، «فرجامیدن»، «فراهم نشستن» و جز اینها.

- «واک» به چِم سدا، همان است که در واژه «پژواک» آمده و به چِم بازتاب سدا بویژه در کوهستان است.
  - «واچ» بهر دوم واژه ایواچ evac پهلوی و به چِم آواز نیز از همین ریشه است.
  - «واچک» پهلوی که به زبان پارسی دری «واژه» خوانده می شود نیز از همین ریشه برخاسته است.
  - واژه «وچس تشتی vachas - tashti» اوستایی [=یشت ها] به چِم «پاره سروده» نیز با «وچ» آغاز می شود.
  - واژه دو بهری اوخدووچنگه uxzo vachangh به چِم «سخنگو»، واژه «وچ» را به همراه دارد.
  - «واچ» پهلوی که آنرا به پارسی «باژ» یا «واج»، یا «باج» می خوانند نیز آفرین و سپاسی است که ایرانیان به هنگام خوراک به آهستگی می خواندند (یشت ها پوشنه یکم برگ های ۴۵۳ و ۶۲۳ و «ویسپرد» کرده ۱۳ رویه ۵۵).
  - واژه «کاواک» را که به گفته اسدی توسی به چِم میان تهی است بدو گونه می توان جدا کرد، نخست «کاو + اک» که هم وزن واژه هایی همچون خوراک، پوشاک است و نیز واژه هایی چون دانا و بینا، که در بنیاد داناک و بیناک بوده اند، در این ریختار «کاو» از کار واژه کاویدن گرفته شده است. دیگر «کا + واک» که در بهر دوم خود «واک» را به همراه دارد و در لغت فرس، این بیت از لبیی گواه آن آمده:  
بجز عمودگران نیست، روز و شب خورشش  
شگفت نیست از او، گر شکمش کاواک است...  
و هر چیز میان تهی، با کوبه، از خود سدایی بر می آرد.
  - «واختن» بزبان پهلوی به چِم گفتن و بر زبان آوردن است که از ریشه «وچ vach» اوستایی گرفته شده، و «واکاس vakas» سانسکریت که از ریشه vak آمده به همین چِم است.  
(درخت آسوریک رویه ۱۰۹)
- برابر این داده ها، آرش «واک» در واژه «فرواک» همین سدا و آوا، و سخن است، و واژه «فرواک» چِم «بسوی سخن» را بخود می گیرد.
- و شاید نخستین سخن گفتن های مردم، با پژواک آغاز شده باشد، آنجا که آدمی در کوهستان بازتاب سداي خود را از کوه می شنیده است.
- بر پایه این گمانه زنی می توان روزگار پس از سیامک، یا چرخه پی که پس از روزگار یخبندان در زندگی مردم پدید آمده را «آغاز سخنگویی آدمی» دانست، و زبان شناسان امروز، آغاز آنرا پیرامون سد و پنجاه هزار سال پیش گمان می برند.
- ما از راه شاهنامه می دانیم که پس از نبرد سرما، دَد و دام و مرغ و نخجیر همگی وِله کنان بسوی کوه رفته اند، به سخن دیگر از دیو سرما به شکاف میان سنگ های کوهستان پناه برده اند.
- چنانکه گفته شد، ابوریحان بیرونی، هر دو ریخت این واژه را در آثارالباقیه آورده، و به همراه آن از زبان ابوعلی محمد، پور احمد بلخی سخنسرا، «فرواک» و «سیامک» را فرزند شکم هفتم میهر و میهریانه [زن و مرد نخستین] می داند که از آمیزش آن هوشنگ به جهان آمد و بر پایه این سخن، چرخه یخبندان [مبارزه با سرما] و «فرواک» [آغاز سخنگویی آدمی] با یکدیگر همراه است. دانشگاه کورش واژه «فرواک» را برای فرهنگ واژه های پارسی برگزیده است.

- ۱- با برداشت هایی از: «زندگی و مهاجرت آریاییان» نوشته استاد فریدون جُنیدی
- ۲- این واژه هنوز هم در نیشابور به همین گونه گفته می شود، ولی در دیگر بخش های ایران به ریخت فراموش faramus در آمده و دگرگون شده است.



## بنمایه ها

شاهنامه فردوسی: چاپ مسکو  
شاهنامه فردوسی: ویرایش ژول مل  
شاهنامه فردوسی: به کوشش دکتر سید محمد دبیر سیاقی  
شاهنامه فردوسی: چاپ امیرکبیر  
شاهنامه فردوسی: گزارش جلال خالقی مطلق  
شاهنامه فردوسی: ویرایش عنایت الله عقیلی، هرمز بصاری، پرویز احسانی اردستانی  
شاهنامه فردوسی: ویرایش فریدون جنیدی  
اوستا: گزارش و پژوهش دکتر جلیل دوستخواه  
پژوهشی در اساطیر ایران: به کوشش دکتر مهرداد بهار  
پارسی از اندیشیدن تا سرودن: دکتر امیر جاهد  
دانشنامه مزدیسنا: به کوشش دکتر جهانگیر اوشیدری  
فرهنگ واژه های اوستا: به کوشش احسان بهرامی  
لغت نامه دهخدا: مؤسسه دهخدا  
فرهنگ معین: دکتر محمد معین  
فرهنگ عمید: حسن عمید  
برهان قاطع: محمد حسین بن خلف تبریزی  
فرهنگ اساطیری و تاریخی: دکتر ابوالفضل مصفی  
فرهنگ شاهنامه: دکتر رضازاده شفق  
فرهنگ پارسی پیام: سید محمود اختریان  
فرهنگ جغرافیای شاهنامه: مهدی سیدی فرخند  
فرهنگ رشیدی: پژوهش محمد عباسی  
فرهنگ ایران باستان: دکتر ابراهیم پورداود  
فرهنگ نام های اوستا: هاشم رضی  
فرهنگ شاهنامه: حسین شهیدی مازندرانی  
فرهنگ فدایی: حسن مرسلوند  
فرهنگ واژه های فارسی در زبان عربی: محمدعلی امام شوشتری  
فرهنگ بزرگ سخن: دکتر حسن انوری  
فرهنگ واژه های تازی به پارسی: پاسداران فرهنگ ایران  
واژه نامک: عبدالحسین نوشین  
لغت فرس: ابو منصورین احمد اسدی توسی- به کوشش عباس اقبال  
واژه نامه کوچک پارسی میانه: گردآورندگان فرهنگستان زبان پارسی  
واژه نامه پارسی: بر پایه پژوهش در اوستا، پارسی کهن و پهلوی  
سرمه سلیمانی: تقی الدین اوحدی بلیانی  
واژه های برابر فرهنگستان ایران: حسن کیانوش  
واژه های فارسی: نوشته دکتر محسن شاملو  
واژه نامه فلسفی: سهیل محسن افنان  
واژه یاب: ابوالقاسم پرتو  
واژه نامه پارسی سره: گروه گرد آورندگان فرهنگستان زبان پارسی  
واژه نامه پارسی: هومر آبرامیان

یادگار زیریران: یحیی ماهیار نوابی  
زند و هومن یسن: صادق هدایت  
گرشاسب نامه: اسدی توسی  
ویس و رامین: فخر گرگانی  
مثنوی معنوی: مولوی بلخی  
کلیات شمس تبریزی: مولوی بلخی  
دیوان حافظ  
کلیات سعدی: محمدعلی فروغی  
دیوان منوچهری  
دیوان خاقانی  
دیوان اشعار سنایی  
دیوان اشعار عطار

## سر آغاز

### «بنامگانه دکتر کورش آریامنش و آله دالفک»

از هنگامی که تازیان از بیابان های خُشک و پر از تبهکاری به کشوری آباد و آزاد چون ایران زمین تاختند، سوای کشتار و چابیدن و ویرانی هایی که به بار آوردند و سدها هزار دفتر گرانبها و نسک خانه ها را سوزاندند و مردان را هزار هزار گشتند و زنان آزاده ایران را به بردگی به بیابان خود کشانده و با زور با آنان همخوابه شدند و سپس بر سریازهای جهان فروختند، واژه های تازی را نیز در گفتار و نوشتارها سرازیر کردند و زبان پارسی را آنچنان در هم ریختند که اگر سخنسرای ایران پرستی چون فردوسی توسی از دل تاریکیها، دلاورانه و بیباکانه به پا بر نمی خاست و با شور ایران پرستی خود، زبان را از لجنزار تازش زبان تازی رهایی نمی بخشید، دیگر امروز نام و نشانی از زبان پارسی نبود و ایرانیان نیز همچون کشورهای مصر، عراق [اراک]، تونس، الجزیره، اردن، مراکش، لبنان، سوریه سودان... به زبان تازی سخن می گفتند و می اندیشیدند و می نوشتند.

بدبختانه روشن بینان و فرزندان ایران پرست، دنباله کار آن مرد بزرگ و فرهمند را نگرفتند و تنی چند خود در گرداب زبان تازی فرو شدند و به آن زبان نوشتند و سخن گفتند و آنرا نشانه دانش و بینش خویش به شمار آوردند. بازده چنین دانشمند نمایی ونا دیده انگاری و ساده اندیشی که در زمان ما به گونه ی افسوس آور و شرم انگیز، گسترده و چشمگیر و فراگیر شده است، آن است که واژه های تازی آنچنان در تار و پود پیکره زبان پارسی رخنه کرده و ریشه دوانده اند که می روند زبان و فرهنگ ما را از بیخ و بُن برای همیشه بسوزانند و به نابودی بکشانند. در گفتگوی های روزانه از هر ده واژه، هشت تای آن به تازی است. ساده ترین گفتار با واژه های تازی آغاز می شوند، چون دوتن به هم می رسند از گلو "سلام علیکم" می گویند و ده ها واژه همکرد و در هم آمیخته و گوشخراش چون: «نعوذ بالله- استغفرالله- العیاذ بالله- الحق وللانصاف- معاذالله- بارک الله- انشاءالله- ماشاءالله...» بر زبان روان می سازند و پی نمی برند که در چه آلودگی ننگینی غوته میزنند و با این شیوه گفتار چه آسیبی هراسناک بر پیکره زبان خویش و به دنباله آن بر منش و آزادگی ایران و ایرانی و شکوه و سرفرازی فرود می آورند.

نوشتارها، گاه بدتر و زشت تر از گفتار غوته ور زبان تازیان شده اند که بسیار دردناک است. آنچه در گفتار از مغز و اندیشه به دور می افتد، در نوشتار به کار گرفته می شود. گاه گروهی بر این اندیشه پا فشاری می کنند که اگر هر چه بیشتر واژه های تازی را به کار گیرند می توانند خود را بیشتر بینشمند، دانشمند، خردمند و با سواد نشان دهند و بدین گونه خود را والا و سر- فراز بدانند.

نگاهی کوتاه و گذرا به چند کانون بزرگ آموزش و پرورش کشور مانند دبستانها و دبیرستانها و دانشگاه ها اشک از دیدگان هر ایرانی خردمندی سرازیر می کند. نه تنها درونمایه هیچیک از دفترهای آموزشی در سازمان آموزش و پرورش پارسی نیست که نام پارسی هم در روی بیشتر آنها دیده نمی شود. نام کدامیک از دفترهای زیر به پارسی است:

حساب - هندسه - هندسه فضایی - ریاضیات - جبر - مثلثات - علوم طبیعی - علوم ریاضی -  
شیمی - فیزیک - جغرافی - قرآن - شرعیات - عربی - خط - انشاء - املاء [دیکته] - ادبیات - [افزون

نادرست]-

### علم الاشياء- تعلیمات دینی.

در دستور زبان فارسی که دیگر باید از هر گونه آلودگی زبان تازی به دور باشد و همچنانکه از نامش پیداست باید از پارسی و دستور آن سخن بگویید، کمتر یک واژه پارسی در آن به چشم می خورد. جایگاه آموزشمان از دو واژه بیگانه «**کلاس درس**» درست شده است. در دانشکده پی که باید ادب و فرهنگ ایران آموخته شود و واژه های پارسی، دستمایه های بنیادین آموزش دهندگان باشند کمتر نشانی از آنها به چشم می خورد.

آموزش دیدگان رشته ادب و فرهنگ دانشکده هایی که نامشان هم نادرست است (ادبیات= ادب و ادبی پارسی با «**ات**» تازی افزون شده است) و باید ادب و فرهنگ ایران را در سراسر کشور برای نو باوگان آموزش دهند، جز به تازی نمی گویند و نمی نویسند و اگر به واژه پی نا آشنا در سروده فردوسی برخوردند، چم تازی آنرا برای دانش آموزان باز گو می کنند.

در دیگر دانشکده ها واژه های تازی و از چند گاه گذشته واژه های بیگانه دیگر غوغا می کنند. نه تنها مردم کوچه و بازار و گامی جلوتر، آموزش دیدگان رده بالای کشور که دانشجویان رشته غانون هم نه واژه های زیر را به گویش درست می گویند و نه چم آنها را می دانند: **مجنی** علیه [زبان دیده] (که به ده ها گونه میتوان خواند) - **متعه** - **طلاق بائن** - **طلاق خلع** - **طلاق مبارات** - **طلاق رجعی**.

نام دسته پی از دانشکده ها به تازی آنها به گونه نادرست برگزیده شده است: **حقوق و علوم سیاسی - علوم اقتصادی - ادبیات [ادب پارسی است] - علوم اجتماعی - علم و صنعت - مؤسسه مطالعات و روابط بین المللی - مؤسسه تحقیقات و علوم اجتماعی - علوم ریاضی - الهیات (معقول و منقول)**. فرنام های زیر را یکی از دفترهای ارزشمند یکی از استادان بسیار دانشمند و گرانمایه رشته ادب پارسی برداشته ایم. راستی کدامیک پارسی و روان و ساده و رسا می باشند؟

دوره ظلم و اعتساف - پریشانی امور و تبدیل رسوم و آداب - فساد اخلاق - عصبیت های محلی - مشاجرات مذهبی - تسلط علمای دینی - اختلافات مذهبی و شعر - وضع فرق شیعه - شیعه امامیه اثنی عشریه - غزوات - مراکز تعلیم - مدارس نظامیه - علوم شرعی - علم القرآن - علم تفسیر - علم حدیث - علم فقه - علم کلام - علوم عقلی - انحطاط علوم در تمدن اسلامی - مخالفت با علوم عقلی - علم لغت - صرف و نحو - علوم بلاغی - وضع اجتماعی از آغاز تسلط سلاجقه تا حمله مغول .

همچون نمونه، چند فراز این دفتر پر ارزش را که پژوهشی بنیادین و ستایش آمیز است، بی آنکه خواسته باشیم بخشی ویژه را برگزینیم، در زیر می آوریم تا چگونگی پارسی نویسی استادان که در بینشمنندی آنان کمترین گمانی نمی رود، روشن شود.

رویه ۲۷۱ تاریخ ادبیات:

انحطاط علوم عقلی در تمدن اسلامی: «**با توجه به وضع سیاسی و اجتماعی این دوره و قدرتی که علمای دینی یافته بودند و تعصب شدید فقها و علما و سلاطین و امرا و رجال در عقاید مذهبی خود ضعف علوم عقلی معلوم و آشکار است. علمای مذهبی خاصه علمای سنت و حدیث و معتقدان به ظواهر احکام و آیات در میان مسلمانان قوت یافتند و به پیروی از هم فکran سابق خود هر گونه بحث و استدلال و توسل به عقل را برای حل معضلات دینی زائد و مقرون به جسارت دانستند و از**



آن جمله بود علوم فلسفی و حکمی که از آغاز امر در میان مؤمنین با بی میلی و کراهت مواجه شده بود.»

رویه ۲۷ همین دفتر: «زیان هایی که پیشگیری از بحث نظر و اعتقاد به تسلیم و تقلید بر اندیشه بحث مسلمین که تازه در حال تکون و ترقی بود وارد آورد بی شمار و از همه آنها سخت تر آن است که با ظهور این دسته در میان مسلمانان، مخالفت با علم و علما و عناد با تأمل و تدبیر در امور علمی و مبارزه با تحقیق در حقایق و نقد آراء علمای سلف آغاز شد زیرا طبیعت محدثین متوجه به وقوف در برابر نصوص و احترام آنها و محدود کردن دایره عقل و احترام روایت به حد اعلی و منحصر ساختن بحث ها در حدود الفاظ است. این امور سبب عمده ضعف تفکر و تفضل نقل بر عقل و تقلید بدون اجتهاد و تمسک به نصوص بدون تعمق در مقاصد آن و بغض و کراهیت نسبت به فلسفه و اجزاء آن و در آوردن متفکران در شمار ملحدین و زنادقه گردید... به همین سبب عالمی که از نصوص دینی و لغوی مطالب بسیار در حفظ داشت بر عالمی که قلیل الحفظ و کثیر التفکر بود رجحان یافت و اکرام محدث و فقیه و مفسر بر بزرگداشت فیلسوف و متفکر فزونی یافت...»

واژه های تازی همه درشت نوشته شده اند و آنهای دیگر که بسیار ناچیز میباشند و یا واتهای پیوندی «و» و «ی» به گونه ساده نگاشته شدند تا تازش واژه های تازی را در نوشته گفته شده دریابیم. امیدواریم با خواندن فرازهای یاد شده، این پندار پدید نیاید که ما از «دره نادری» سده های گذشته چند نمونه آورده ایم. این دفتر ارزشمند از آن زمان ما، و خود یک نوشته پژوهشگرانه و پُر مایه است که دانش گسترده نگارنده در خور هرگونه ستایش می باشد و هستیش برای دانش و فرهنگ ایران زمین ارزنده و گرانبهاست.

نمونه های گفته شده کم و بیش در همه نوشتارها به چشم می خوردند که بازگو کردن آنها شدنی نیست و این خود مُشت نمونه خروار است... ما بر آن باوریم که ایران پرست نباید چون تازی زدگان و تازی پرستان و خویشتن گم کرده ها از پوشش چرکین و آلوده تازیان بهره گیرد و اگر خود را به جامه کهنه کهن خویش بیاراید هزاران بار شایسته تر و بایسته تر از پوشاک نو بیگانه است که:

کهن جامه خویش آراستن

به از جامه عاریت خواستن

سخن را کوتاه کنیم و بدانیم که:

۱- اگر امروز واژه های تازی به فراوانی به کار برده می شود، نشانه آن است که واژه های پارسی از دست رفته اند و دارند به فراموشی سپرده می شوند و دیگر کسی هیچ آشنایی با آنها ندارد. این بیگانگی با واژه های پارسی نه تنها نکوهش آمیز، که شرم آور است، زیرا کسی که در خانه خویش، زبان خود را از یاد برد و به زبانی بیگانه به ویژه به زبان دشمن تبهار و خونریز که اندیشه های زهرآگینش چهارده سده است ما را سیه روز و بدنام کرده است، سخن بگوید و بنویسد، از خود و فرهنگ و کشور و میهن پرستی بیگانه می باشد که گر چه در ایران زاده شده است ولی هیچ نشانی از ایرانی بودن ندارد. باید زبان پارسی را از واژه های آلوده تازیان رهایی بخشید و آنرا از نا پاکی پالایش کرد.

۲- اگر هر ایرانی بیاندیشد که چنانچه زبانش از میان برود، همه چیز خود را از دست داده است و به نوکری و بردگی بیگانه سرنهاده و بیگانه پرستی را پذیرفته است، به خود می آید و در زنده کردن آن جنب و جوش و خروش نشان می دهد. هر کس مهری از سر زمین مهر و اهورا در دل و شوری از فرهنگ



سرشارش به سر دارد بی گمان در پالایش زبان خود از هر گونه ناپاکی آمیختگی با واژه های بیگانه کوشش خواهد کرد و آنها را به دور خواهد ریخت و به واژه های زیبا و شیوا و رسای پارسی سخن خواهد گفت و خواهد نوشت.

۳- امروز زبان پارسی آنچنان آغشته به واژه های تازی شده اند که اگر فردوسی توسی بزرگ زنده شود و این نا به هنجاری و آشوب و زشتی را در زبانی که پالایش کرده است و سی سال زندگی خود را بر سر آن گذاشته است ببیند، به همه نفرین خواهد کرد و به جای اشک از دو دیده خون خواهد فشاند.

راستی تا کی باید واژه های خشن و بی ریخت و سنگین مرزبان نامه و کلیله و دمنه یا چهار مقاله عروضی سمرغندی ... را در مغز نو جوانان و جوانان فرو کرد و آنها را ادب و فرهنگ ایران به شمار آورد؟ چرا نباید آنها را به زبان ساده و شیوا و بی پیرایه که همه کس توان پی بردن به آنها را داشته باشد، در آورد؟ دستور زبان پارسی استادان گران ارج ما ، کجایش نشانی از پارسی بودن دارد؟

۴- زبان پارسی سخت بیمار است و این بیماری سهمگین و ویرانگر در همه جا به آشکاری به چشم می خورد. از این رو ایرانی نا آگاه روز به روز بیشتر در دام بیگانه پرستی می افتد و خویش و فرهنگ خود را به فراموشی می سپارد.

۵- هیچکس از خود نمی پرسد که «ماشین تحریر» کدام واژه اش پارسی است؟ یا «وزارت پست و تلفن و تلگراف» چه نشان از پارسی بودن دارد؟ «اداره رادیو و تلویزیون» کجایش پارسی است؟ «وزارت علوم و مؤسسات عالی» همچون «وزارت معارف و صنایع مستظرفه» گذشته از کدام واژه پارسی بر خوردار است؟ «یا وزارت صنایع و معادن» و «وزارت امور اجتماعی» و «بانک ملی» و «بانک مرکزی» و «اداره ملزومات و لوازم التحریر»... و ده ها نمونه آنها با کدام واژه پارسی ساخته شده اند؟

۶- روزی که ایرانی خود را ، گذشته خود را ، به ویژه زبان خود را بشناسد، دیگر نام تازی خود را به گونه شرم آوری که بر او نهاده اند (همچون غلام - عبید...) ننگه نمی دارد ، کیش تبهکاری را که ندانسته یا به زور بر او پذیرانده اند، از خود دور می سازد و نام و نشان فرزندان خود را از نامهای زیبای پارسی و آیین آنها را با فرتاب از اندیشه های والای مردمی فرهنگ ایران بر می گزیند و خود و خانواده خویش را به آنها سربلند و گردنفراف می بیند. آنگاه است که دیگر بیگانگان توانایی رخنه کردن در اندیشه ایرانی و به بردگی کشاندن او را با خود به گور خواهند برد و آمریکا و به ویژه کشور انگلستان تبهکار و دشمن همیشگی ایران و ایرانی، دکان گمراهی آفرینی را در ایران از دست می دهند و دکانداران فریبکار دین تازی، ناگزیر می شوند آنرا برای همیشه تخته نمایند و از ایران زمین بگریزند که ایران جای بیگانه پرستان و نیایش کنندگان به بیگانه نیست.

۷- نباید فراموش کرد که زبان و فرهنگ پارسی، امروز گسترده تر و بیشتر از گذشته، آماج تازیهای سهمگین بیگانگان و دست نشانندگان آنها شده اند. زیرا هنگامی که تازی پرستان سر سپرده امریکا و انگلستان نتوانستند به نابودی و ویرانی ایران زمین و نشان دادن چهره زشت و نامردمی و ناگوار از ایرانی در سراسر جهان کامیاب شوند و ایرانیان با نبرد فرهنگی و با پیش کشیدن گذشته و فرهنگ و ادب و آیین مردمی خویش به پا خواستند و با پا فشردن بر آنها و تکیه بر بزرگان و بینشمندان پاک نژاد آریایی خود به زدودن لکه های ننگ پرداختند، بیگانگان و بیگانه پرستان پی بردند که ایرانی چنگ به جنگ افزار استوار و بنیادینی زده و با آن دست به پیکاری زده است که کامیابی آنها را برای همیشه به ناکامی می کشاند. از

این رو گروهی را که بدبختانه همچون آخوندها در ایران زاده شده اند ولی هیچ نشانی از ایرانی بودن ندارند، برانگیختند تا به فرهنگ و بویژه بزرگان ایران پرستی که هستی و والایی و منش ایرانی را از گرداب سیه روزی رهایی بخشیدند، به باد دشنام بگیرند و با بافتن مشتی یاوه و دروغ و زشتی، به بدنامی بکشانند. امروز همه ایران پرستان باید بیدار شوند که هم اکنون، نبرد بد خواهان و دشمنان شکوه و بزرگی و خجستگی ایران، با فرهنگ این سرزمین کهنسال آغاز شده است و از درون کشور با خرید بی مایگان و سرسپردگان، پیکار فرهنگی و خرد کردن فرهنگ ایران را دنبال می کنند.

بدبختانه هستند هنوز کسانی که «سلام علیکم» تازی را از بیخ گلو همچون تازیان می گویند و ننگی بر آن نمی شمارند ولی در برابر «درود» زیبای پارسی، چشم هایشان گرد و خیره می شود که این دیگر کیست؟ و از چه ستاره دور دست آسمان به زمین افتاده است که چنین سخن میگوید.

از این رو پارسی نگاری و زدایش واژه های تازی از پیکره زبان پارسی را که ما آغاز کرده ایم، بی گمان گرایشها و گفتارها و اندیشه ها و شاید نوشتارهای گروه های گوناگونی را در پی داشته باشد که ما می توانیم از پیش بر بخشی از آنها انگشت بگذاریم و به گونه یی فشرده و کوتاهاوار بازگو نماییم، گروهی خواهند گفت: آنچنان واژه های تازی، رخت و پوشاک پارسی پوشیده اند که شناخت آنها انجام پذیر نیست و نمی توان واژه های پارسی را از تازی جدا کرد. پس باید آنها را همچنان که هستند، پذیرفت و به کار برد.

پاسخ این گروه آن است که:

آن کس که به زبان خویش در ماند

نادان بود ار دو سد زبان می داند

۲- گروهی دیگر بر این باورند که این واژه ها، جامه پارسی پوشیده و پارسی شده اند و نباید و نمی توان آنها را بیرون ریخت و واژه های پارسی را جایشان نشاند.

اینان به ژرفای سهمناک آنچه که می گذرد، آگاه نیستند و دانسته یا ندانسته، اندیشه و روش و کارکرد ستایش آمیز فردوسی توسی بزرگ را در دل تیرگی ها بپاخاست و زبان پارسی را رهایی بخشید، نادیده و یا ناچیز و یا بیهوده می انگارند و تلاش های این مرد گرانمایه را به هیچ می شمارند. بدبختی این گروه آنست که:

گر نبیند به روز شب پره چشم

چشمه آفتاب را چه گناه

۳- گروهی بی بند و بار و شانه بالا انداز و نادیده انگار که به سرنوشت زبان و فرهنگ و آزادی کشور نمی اندیشند، همواره در راه خرده گیری به گونه یی نادرست گام بر می دارند. این گروه زهر کشنده یی هستند که هستی کشور رابه نابودی می کشانند و آگاهانه و نا آگاهانه کمر به ویرانی بسته اند. برای اینان نمی توان ارجی شناخت که راه و روش و کار کردهای کشنده شان، آسیب های سهمگین بر پیکره ایران زمین میزنند.

۴- گروهی دیگر در اندیشه ناتوان خود فسرده و زندانیند و از تازی که تنیده اند نمی توانند خود را رهایی بخشند و همواره بر این اندیشه اند که زبان سعدی و حافظ... نابود می شود و پیوند استوار مردم با سخنسرایان ادب ایران از میان می رود و همه مردم با گویندگان خود بیگانه می شوند.

اینان، هر گاه سخن از دگرگونی پدید آید، توتی وار همان سخنان را بر زبان روان می سازند و به همان

زبان سعدی و حافظ... هم که با تازش واژه های دیگر تازی رو به نابودی می روند، نمی اندیشند.

از سویی دیگر چرا باید زبان سعدی و حافظ... از میان بروند؟

جایگزین کردن مُشتی واژه تازی، چه آسیبی به زبان حافظ و سعدی می زند؟ مگر همه مردم می توانند همه واژه های به کار برده شده حافظ و سعدی را پی ببرند و چم آنها را بشناسند؟ اگر در برابر واژه های سنگین و نا به هنجار تازی، واژه های پارسی برگزیده و نوشته شوند، حافظ و سعدی از میان می روند؟ اینان با جنگ افزار اینکه حافظ و سعدی آسیب می بینند جلوی هرگونه تازی زدایی را می گیرند و هرگز به اینکه زبان فردوسی توسی چه می شود، نمی اندیشند. این گروه به جوانان و نوجوانان که سر درگم واژه هایی ناشناخته و سنگین تازی در دفترهای ادب و سروده های ایرانند، اندکی نمی اندیشند و نمی خواهند بدانند که اگر واژه های تازی در این دفترها به پارسی نوشته شوند، آنان زودتر و بهتر و آسان تر به همه آنها به ویژه سخن حافظ و سعدی پی می برند و دلبسته می شوند.

۵- گروه پنجم به درجا زدن خو گرفته و دلبسته اند و همه چیز را آب ببرد، آنان را خواب می برد. از این رو هر چه به آنها، گرچه زهر بی آبرویی باشد، داده شده است، می خواهند دو دستی نگاه دارند و می ترسند که گامی در راستای زبان و فرهنگ خویش بردارند.

۶- دسته یی دیگر چون خود دست بکار نشده اند، تیشه بر ریشه همه چیز می زنند و گاه وارون اندیشه و خواسته خود نیز رفتار میکنند، زیرا چون سخنی را دیگری گفته است و آنان شایستگی زودتر نداشته اند با آن دشمنی می ورزند. شمار این گروه که آموزش دیدگان پرورش نیافته اند، بدبختانه کم نیست که بیشتر گرفتار پیچیدگی های روانی خود می باشند.

۷- دسته یی خو گرفته اند که با هر دگرگونی به دشمنی برخیزند.

از این رو بی اندیشه به ارزش کار، نا همسویی و نا همتایی خود را نشان می دهند و بیهوده به بدگویی و گاه به ناسزاگویی می پردازند.

۸- دسته یی دیگر دانش فروشان و خود نمایانند که چون مُشتی واژه های تازی را فرا گرفته اند و به کار می برند، نمی خواهند دانش نمایی و دانش فروشی شان از میان برود. پس با همه نیرو ایستادگی می کنند و ده ها فرنود و برهان می آورند که این روش نادرست است و باید از آن دوری کرد. نوشتار و گفتار این گروه به خوبی این شیوه اندیشه شان را آشکار میسازد.

۹- گروهی دیگر می گویند چرا باید برای خود دشواری پدید آوریم زیرا بر این باورند که چه نا به هنجاری یافت می شود اگر واژه های تازی به کار گرفته شوند. این گروه بر فرهنگ و زبان خود ارج نمی گذارند از همه چیز بیگانه اند.

۱۰- گروهی دیگر کسانی هستند که نه خود کار می کنند و نه توانایی کار کردن دیگران را دارند و نه دوست دارند که دیگران در کاری با ارزش تلاش نمایند. از این رو برای هر جُنُبشی، دست به غرولند می زنند و بیهودگی می کنند.

۱۱- دسته یی دیگر به خوی زشت دست انداختن و ریشخند کردن دچارند که بیشتر ابزار دست بیگانگان نیز می شوند.

این گروه که می کوشند نامشان را بر سر زبانها بیاندازند، همیشه کوشش های پیگیر و تلاش های شبانه روزی دیگران را به جای بر شمردن گوشه های نیک و یا نکوهش آمیز، خوب یا بد، زشت یا زیبا و انجام یک بررسی بخردانه و اندیشمندانه، تنها در کفه ترازوی بیهوده گویی می گذارند تا دست خود را برای

سرزنش های نادرست که گاه تا مرز بیدادگری نیز گسترش می دهند، باز بگذارند و از دیدگاه کینه جویی و شاید برای تهی کردن رنج های انباشته درونی و یا پیچیدگیهای روانی، به بررسی نادرست می پردازند و تنها بر لغزش های کوچک انگشت میزنند و آنها را بزرگ می کنند تا شاید بدین شیوه برای خود آوازه پی دست و پا نمایند و نامشان در پی بدگویی و ریشخند کردن دیگران بر سر آنها بیافتد.

## پارسی کوبی و پارسی نویسی

«دکتر محسن شاملو»

زبان پارسی در دوران سه گانه باستان – میانه و نوین همواره دستخوش تاخت و تاز واژه های بیگانه بوده است، ولی هیچیک چون واژه های تازی در این زبان جای نگرفته است.

گروهی بر آن اند که واژه های تازی به زبان پارسی گسترش و پهنآوری بخشیده است و این زبان را برای شکوفایی دانش های گوناگون آماده نموده است.

گروهی دیگر می گویند تازی گرایی دانشمندان - نویسندگان - و سرایندگان ایرانی مایه راه یابی واژه های تازی در زبان پارسی شده است وگرنه واژه های پارسی، برای شکوفایی اندیشه های گوناگون هیچگونه کمبود و نارسایی نداشته است.

رای گروه سوم که به تازگی رو به سُستی نهاده چنین است: چون قران به زبان تازی است، از این روی که زبان تازی پایه اسلام است و چنانکه واژه های تازی از زبان پارسی دور شود سُستی و ناتوانی بر پیکر اسلام چیره می گردد...».

پاسخ این گروه بسیار ساده است، عیسا پیامبر مسیحیان به زبان عبری سخن می گفت، دوستان و شاگردان او گفتار وی را به زبان عبری می نوشتند، این نوشته ها در نیمه نخست سده دوم مسیحی به زبان یونانی و لاتین بر می گردد و در دسترس مسیحیان گذاشته می شود... هنوز هم زبان لاتین « زبان کلیسا » است ولی بیش از دو میلیارد مردم جهان که از زبان لاتین چیزی نمی دانند مسیحی اند.

بیشتر مردم سرزمین های آفریقای میانه و آفریقای باختری و خاوری و جنوبی - افغانستان - اندونزی - پاکستان - ترکیه - مالزی - و پاره ای از مردم آمریکا - چین - روسیه - سریلانکا - فیلیپین - هند - مسلمان اند ولی از زبان تازی آگاهی ندارند.

از این رو نمی توان «آیین» و «زبان» را به یکدیگر در آمیخت و چنین بهره وری نمود که: هرکس زبان تازی نداند مسلمان نیست... اسلام در بسیاری از کشورهای جهان دامن گسترانیده ولی زبان تازی زبان مردم بخش کوچکی از مردم جهان است، زبان مردمی که گروهی از آنان نیز مسلمان نیستند، یهودی و مسیحی ماندایی و پی دین هستند!

آنچه روشن است پس از تاخت و تاز تازیان به ایران، گرایش سرآمدان ایران به زبان تازی، مایه رهیابی واژه های تازی به زبان پارسی می شود.

نمی توان گفت چون ایرانیان، برای شکوفایی اندیشه های خود واژه پارسی نداشته اند دست به دامن واژه های تازی زده و به دریوزگی نزد تازیان رفته اند، زیرا هم اکنون که یک هزار و سیصد و اندی سال از تاخت و تاز تازیان بیابانگرد به ایران شهر می گذرد و بسیاری از واژه ها پارسی، در پی آنکه به کار گرفته نشده از میان رفته اند، با اینهمه واژه های کنونی پارسی برای شکوفایی اندیشه کم و کاست ندارد و به آسانی می تواند رای ها و اندیشه ها را به انگاره سخن آورد و گنجینه مغز پارسیان را بگشاید و بشکوفاند. پیش از آنکه انگیزه گرایش سرآمدان ایران به زبان تازی گفته شود باید دید چه هنگام زبانی از زبان دیگر وام می ستاند و چه اندازه در این وام ستانی نیاز دارد.

### وام گیری واژه هنگامی انجام می پذیرد که:

**الف -** جای واژه در زبان وام گیرنده تهی باشد و برای شکوفایی اندیشه ناگزیر از به کار بردن آن گردد، مانند بسیاری از واژه های اروپایی که در پی دانش ها و هنرهای نوین به سراسر جهان راه می یابد مانند: تلفن - تلگراف - تلویزیون - رادیو - موبایل - اتومبیل - و...

**ب -** وام دهنده از زندگی بهتر و برتر برخوردار باشد و در پی آمیزش ها و رفت و آمدها، نوگرایی هایی در میان مردم وام گیرنده روی دهد و همراه با آن نو آوریها گروهی واژه بر سر زبانها بیافتد، مانند: انستیتو - تأثر - تراموا - سینما - رفرا ندوم - دموکراسی - سکولاریسم - و جز اینها...

**پ -** پیوندهای بازرگانی - ورزشی - دانشی - و گردشی مایه آن شود که انبوهی واژه از سرزمینی به سرزمین دیگر برود مانند: سیف - یارد - متر - اوت - بک - اتمیک - سیستماتیک - اتوماتیک - الکتریک - اتوبان - پیک نیک - هتل - متل و جز اینها...



ت- همکاری دانشمندان سرزمین های گوناگون برای دستیابی به دانش های نوین - خواه ناخواه به داد و ستد گروهی می انجامد مانند واژه های فرانسوی در زمینه پزشکی و واژه های روسی و انگلیسی در زمینه هواپی که جای خود را نخست در آمریکا و اروپا و سپس در دیگر سرزمینهای جهان باز کرده است. هیچیک از این ویژگی ها نه در تازیان بود و نه در زبان تازی، تازیان هرگز از زندگی نخستین با فراتر نگذاشتند و در چادرهای مویی، در دل بیابان و مستمندانه، روزگار بسر می بردند و از کاروانهای بازرگانی ایران و روم که میان دو سرزمین رفت و آمد می کرد باج می گرفتند، گاه با مردم ایران بسود رومیان و گاه دیگر با رومیان به سود مردم ایران می جنگیدند و بدین گونه به خون آشامی و دریوزگی رخسار دلیری و جنگاوری می دادند.

هنگامی که ایرانیان در زیر شمشیر خونریز تازیان اسلام آوردند، زندگی تازیان همانند گذشته زندگی بیابانی بود و نمی توانست زندگی نمونه پی باشد که ایرانیان از آن پیروی کنند و بدنبال وام ستانی چیزهای تازه و واژه های نوین بپردازند.

تازیان نه تنها چیزی نداشتند که به ایرانیان بدهند که همراه آن واژه های تازی به سرزمین ایران بیاید، بلکه بسیاری از واژه های پارسی را هم که از ایرانیان گرفتند و با دستکاری فراوان گروهی را بنام «دخیل» و انبوهی را بنام «اصیل» به شمار آوردند و به کار بردند.

شاید گفته شود جدا از چهار انگیزه بالا، انگیزه دیگری در راهیابی واژه از زبانی به زبان دیگر هست و آن چیرگی مردمی بر مردم دیگر است، و چون تازیان بر ایرانیان چیره گشتند، از این روی واژه های تازی به پارسی راه یافته اند... پاسخ این گفته چنین است:

تازیان تاخت و تاز بر باختر و خاور را بر بنیاد دین و آیین استوار نموده بودند، نه زبان، هرکس نماز می گذاشت و اذان می گفت به شمار مسلمانان در می آمد، بدین روی مردم کشورهای گشوده شده با ساختن پرستشگاه یا مسجد و برپایی اذان و نماز، گواهی راستین بر مسلمانی خویش می آوردند و زبان تازیان را می بستند و از پرداخت گزیه می رستند.

بدین روی است که اکنون در بسیاری از سرزمینهای جهان پرستشگاههای اسلامی کهن به چشم می خورد ولی واژه های تازی به گوش نمی رسد و تنها یادگاری که از دوران نیرومندی تازیان برجای مانده است «ال»، شناس واژه یا [حرف تعریف] بر سر نام پاره از شهرها و واژه ها نشسته است و آنهم به تازگی راه جدایی پیش گرفته است مانند: السالوادور - المیرا و جز اینها...

داستان دیگری که بسیار ساز می شود این است که: چون واژه های تازی خوش آهنگ تر و دل انگیز تر از واژه های پارسی است جای خود را در زبان پارسی باز کرده است.

اگر داوری «آهنگ واژه» به مردم واگذار شود و در این راه اندکی کندوکاو گردد دیده خواهد شد که روستاییان نه آن گاه که زیر فرماندهی تازیان می زیستند و نه این گاه که آزاد می زیند، از (الم با الف و علم با ع) ... (ثواب با ث سه نکته و صواب با ص). مآثر با آی با کلاه و ث سه نکته و (معاصر با ع و ص) که هم آوایند چیزی سر در نمی آورند، و شهریان هم دست کمی از آنها نداشتند و بدین روی بود در بسیاری از واژه ها زبیرها را زیر، زیرها را زبیر می خوانند و هنوز هم چنین می کنند، مانند: آخوان (دو برادر) که بجای إخوان [برادران] - مستخدم بجای مستخدم بکار گرفته شده - بساط، زمین وسیع بجای بساط [سفره] متهم، بهتان زننده بجای متهم بهتان زده شده و... جز اینها.

از سوی دیگر کجای استعجاب از شگفتی، و استغناء از بی نیازی خوش آهنگ تر، و متعلم از شاگرد، و متلمذ از دانشجو خوش آوتر است؟

هیچ یک از آنچه که گفته شد نمی تواند رهنمون آن باشد که مردم ایران با سرآمدان این سرزمین در پذیرش واژه های تازی همسازی و هنبازی داشته اند. گذشته از این، اگر مردم کوی و بازار به ویژگی زبان پارسی آشنایی نداشت، سرآمدان دانش و هنر و بلندپایگان سرایندگی و نویسندگی بخوبی می دانستند که

زبان پارسی یکی از نیرومندترین زبانهای پیوندی جهان است و از پیوند دو واژه، چندین واژه تازه به دست می آید و برای چنین زبانی به دریوزگی رفتن، گناهی نا بخشودنی و لغزشی فراموش ناشدنی است، برای نمونه از پیشوند ارد و ارت در فرس باستان برابر با زیبا - خوش - فریبا- و پسوند اسب و اسپ در فرس باستان که نام چارپای گرانبه است چند واژه ساخته شده است مانند:

ارتش - ارداد - اردبیل - تردستان - اردشیر - اردکان - ارده - اردهال - اردک - اردم - اردیبهشت - آذرگشسب - ارجاسب - ارشاسب - بوداسب - تهماسب - گاماسب (بگفته تازیان جاماسب) - گرشاسب - لهراسب - مهراسب - ورجاسب - وشتاسب - شیداسب، و جز اینها...

در بیهودگی به کار گرفتن واژه های تازی همین بس که هرگز چه (همه پذیر) نداشته است، پذیرش همگان آن است که یک واژه در نوشتار و گفتار و میان مردم شهر و روستا به کار آید، مانند واژه آپاندیس - پانسمان - تلفن - رادیو - و جز اینها.. ولی بیشتر واژه های تازی چنین نبوده اند و یک درسد آنچه نویسندگان و سرایندگان در نوشته ها و سروده ها به کار می بردند شهریان و روستاییان در گفتار به کار نمی گرفتند و برتر آنکه همان واژه هایی که در نوشتار سرآمدان می آمد در گفتار آنان به کار نمی رفت و هیچ نویسنده و سراینده و دانشمند و دانش پژوه به جای (به یاری خدا) (به نستعین) نمی گفت...

از آنچه که گفته شد چنین بهره وری می شود که گفتار پاره پی از کسان که می گویند: چون واژه های پارسی برای گویایی و شکوفایی اندیشه ها نارسا بوده است ناگزیر واژه های تازی به کار گرفته شده است... بهتانی بیش نیست و گواه بر نادرست بودن این گفته آن است که همگی واژه های تازی که اکنون بر سر زبان است برابر پارسی دارد.

بی هیچ دو دلی باید پذیرفت که گروه سرایندگان و نویسندگان و توده دانشوران و هنروران بوده است که با بکار بردن واژه های تازی راه را برای چیرگی این زبان هموار کرده است و در این راه مردم شهر و روستا و کوی و بازار، هیچ همگامی نداشته است تا گناهکار به شمار آید و بر جای بزه کاران نشیند. تازیگرایی **ی** سرآمدان دانش و سیاست ایران را در دوره های نخستین اسلامی در چند انگیزه آشکار و نهان می توان جستجو نمود:

**نخست:** کینه توزی با روش فرمانروایان و رهبران پیشین و از میان بردن یادگارهای دوران باستان.

**دوم:** نزدیکی با رهبران تازی یا خلفای اسلامی و راهپایی در سازمان فرماندهی یا دارالخلافه بغداد.

**سوم:** همسنگی و همترازی با دانشمندان تازی زبان.

**چهارم:** بارور کردن فرهنگ اسلامی در راه ژرفایی دین اسلام .

بی گمان بر این بنیاد بوده است که از سدها نامه که ایرانیان در زمینه های گوناگون دانش نوشته اند، یک در سد، به زبان پارسی نبوده است، اگر برای زبان پارسی (دستور) می نوشتند نام آن را تازی می گذاشتند مانند: فعل ماضی - ماضی استمراری - اسم - صفت - ضمیر - موصوف - ضمیر مبهم - ضمیر مشترک - قید نفی - قید تاکید - قید مکان و جز اینها...

اگر از شهرهای ایران دیدن می کردند گردش نامه خود را به تازی نام گذاری می نمودند - اگر برای ایران تاریخ و جغرافیا می نوشتند بدان نام تازی می دادند، اگر از ستارگان و دیگر روشن آسمان گفتگو می کردند نام گفتار خویش را به تازی می خواندند، اگر برای فرزندان ایران زمین روش زندگی می نگاشتند، نامی تازی بر روی آن می نهادند. اگر نام کسی را بر زبان می آوردند، به انبوهی از واژه های تازی پناه می بردند و در خور کار و بار و جایگاه و پایگاه او واژگانی چون: ابوالفضائل - افضل الدین - افضل الزمان - امام الشارع - حجت الاسلام - قبله المحصلین - مفخر الاسلام - نخبة الملوك... و جز اینها ردیف می کردند و در پی نام و نشان نیایشی چون: ادام الله بقاءه - ادام به طول عمره - ادام الله دولته - دامت برکاته - مدظله العالی و جز اینها سرهم می نمودند و فرازهای دیگر چون: اجل قدرت - جزاک الله - حماک الله - عفاک الله هم چاشنی سخن می کردند.



گاه گاه نیز از خود و از دیگران مایه می رفتند و دست به گشاده دستی می زدند و جهانی را به رایگان می بخشیدند و فرازهایی چون ارواح العالمین له الفداء - ارواحنا فداء- روحی الفداء... و جز اینها بخش و بار می نمودند و اگر برای رفتگان آمرزش می خواستند باز دست به دامن واژه های تازی می شدند و با فرازهایی مانند: انارالله برهانه - رضی الله عنه - قدس الله سره - و جز اینها اندیشه خود را شکوفان می کردند و پایانی نامه را به: بعون الملك الوهاب - من الله توفیق - والسلام الكرام - والسلام علی من تبع الهدی - و بالله العصمة التوفیق...

در نوشته هایی که اینگونه آغاز و پایان می یافت، در سازگاری با سخن انبوهی از واژه های پیوندی چون: آخر الامر- العیاز بالله - انشاءالله - بارک الله - بالاخص - بعبارة اخرى - بنحو احسن - تجاهل المعارف - حتمی الوقوع - حسب الحال - تحت الحماية - جامع الاطراف - جميع الحسنات - حتی الامکان - خارق العاده - حتمی الوقوع - خلق الساعه - دائم اخمر - دفع الوقت - ذوحياتین - راس المال - سریع الانتقال - سریع السیر - سهل الحصول - مجهول الهویه - مجهول المكان - میزان الحرارة - واجب العرض و... به کار میرفت.

از سوی دیگر چون به گفته پیشینیان، بهره وری از واژه های همتا، و نا همتا و همگونه مایه شیرینی و دلپذیری سخن پنداشته می شد از این روی گروهی از این گونه واژه ها در لابلای فراز می آمد تا سخن بی چاشنی نماند و گفتار از نمک نیفتد، از گروه همتایان واژه های چون:

آلات و ادوات - آلام و مصائب - ابتکار و ابداع - اتحاد و اتفاق - بذال و خراج - بلوغ و کمال - تاسف و تاثر - تحریک و تهییج - ترغیب و تشویق - صغور و حدود - ثمین و نفیس - جد و جهد - جرح و ضرب - حجب و حیا - حشمت و جاه - خضوع و خشوع - رشادت و شجاعت - خلل و قرح - دقت و توجه - زیارت و سیاحت - شدائد و مصائب - ضرب و شتم - عارف و عالم - عاطل و باطل - غیرت و حمیت - فتح و ظفر - فصاحت و بلاغت و جز اینها...

و از گروه نا همتایان واژه هایی چون:

آمر و مامور - اهمال و اهتمام - بایر و دایر - برودت و حرارت - تاسی و تحاشی - تحمیل و تحمل - ثروت و فقر - ثواب و عقاب - جایز و مانع - جذب و دفع - حضور و غیاب - درایت و بلاهت - رغبت و نفرت - ظرافت و ضخامت - شناعت و شرافت - سیادت و اسارت و شفقت و شقاوت - نظافت و کثافت... و جز اینها...

بیشتر نویسندگان و سرایندگان ایرانی برای جور کردن واژه های همتا - نا همتا و همگونه به درازه پردازی یا فشرده گوپی روی می آوردند و بگفته خودشان سخن را دچار آطناب مُمِل و ایجاز مُخِل می نمودند و معنی را فدای لفظ یا لفظ را فدای معنی می کردند.

این گروه برای آنکه خویشان را دانشمند و تازی دان بشناسانند (اندیشه) را در لابلای انبوهی از واژه های همتا - نا همتا- و همگونه می پیچیدند و در این راه فزون بر دریوزگی به واژه سازی نیز می پرداختند بی آنکه نیازی به واژه دریوزی و واژه سازی باشد.

گرفتاری بزرگی که کار این گروه به بار می آورد، برتر از آلودگی زبان پارسی، کژی در خوی و رفتار همگانی و گسترش چاپلوسی و دروغ پردازی بود... خامه آلوده، راستی ها را کژ، و کژی ها را راست می نماید و مردم را از نیک اندیشی و درست کرداری باز می دارد. این نمونه بی از واژه بازی و سخن پردازی پیشینیان است:

## « بخشی از پیشگفتار تاریخ اولجایتو نوشته »

ابوالقاسم عبدالله ابن محمد علی کاشانی از سده هشتم کوچی»

اما بعد، چون از سیاق تمام جامع التواریخ که مضمون آن مشتمل است بر صادرات اعمال و نادرته آثار و اخبار پادشاهی و جهانگیری و عالم گشایی و وضع احکام سیاسات شاهنشاه و خان خانان، چنگیز خان مغول و اسلاف بزرگوار و اخلاف نامدار و اوراق و اعقاب جهاندار او که هر یک خانی است و اقلیمی از ممالک مسالک مقصوده معموره زمین از کوه هامون و اصقاع بقاع ربیع مسکون مسخر کرده و از نقطه شرق و خی ختم که مبداء طول عمارت عالم است تا اقصای شام و مصر و طول و عرض بسیط آن از یک سال راه افزون است، در قبضه قدرت و کف کفایت اورغ جهاندار سرافراز او. و امروز هریکی از ایشان مملکتی طویل بسیط با لشکرهای عزم و ایراخته معظم در قبضه تصرف و حوزه تملک خود آورده، که چریک و چارپایان ایشان در جوف سطح زمین نمی گنجند و جمله سلاطین عصر و پادشاهان و ملوک عهد محکوم حکم ایشانند و عقود سلطه نظم ایشان تا انقراض ملک عالم و انقضای اصل و نسل بنی آدم مسلسل و منعقد باد...

از خاتون المانقوا تا تموچین که آباء و اجداد بزرگوار وی اند، از چنگیز خان تا غازان خان، سعید مغفور انار الله برهانه ( ذریه بعضها من بعض بطناً بعد بطن) یکی بعد از یکی در سِلک کلک تالیف و سمط عقد سیاق ترتیب آورده شد تا نام این پادشاه دولتیار که غُره طُره دولت... و اول نوبت سلطنت، و خلاصه واسطه خانان، و زبده بقاوه پادشاهان مغول است و در این عهد پادشاهان ایرانزمین، که بیضه و واسطه اقالیم و خلاصه روی زمین است، از آن اصل صمیمی و نسل عظیم و ازهار شاخسار طبیه و شکوفه دوحه آن طاهره است و به عقل و رای و دانش و بینش و شجاعت و سماحت و علم و حکمت از اکفاء و اقران خانان گوی مسافعت به چوگان مطابقت ربوده، و مربی دین اسلام و ایمان بوده و از جامه خانه رحمت، خلعت خانیت بر قامت استقامت او راست آمده، و تاج کرامت نامزد فرق فرقدسای او گشته، و افسر و سریر سلطنت ایران از بحر تا بحر و از نهر تا نهر در این عهد و زمان و حین و اوان مبارک به حکم بارگاه الهی، و مسند و دیهیمی شاهی، تبارک مبارک را به قدوم میمون خدایگان بنده پرور، و شهریار فرشته سیر، و خسرو دادگر، دارای بحر و بر، پادشاه مشرق و غرب، مایه امن و امان، فیض و رحمت و رحمان، ظِل ظلیل یزدان - شاهنشاه اعظم - سلطان سلاطین عالم، فرمانروای خواقین بنی آدم - ثمر شجر چنگیز خانی، باکوره بهار تولی خانی، نو باوه باغ هلاکوخانی، زبده اولاد ابقا خانی، دُر درّی صدف ارغون خانی، مربی دین مسلمانی، خدیو زمین و زمان، فرمانده مکین و مکان، در دریای وجود، نقطه و سبط محیط وجود، دُر دُرّج خسروی، ماحی مآثر کسروی و قیصری [ماحی با حاء حطی در چم محوکننده است] ظِل ظلیل عدل گستری، شهنسوار میادین دین پروری، سیمرخ قاف سعادت، سایه همای اقبال و دولت، مرکز محیط جهانبانی، منظور نظر ربانی، المخصوص به تایید عنایت یزدانی، مُحیای مراسم ملت مصطفوی، مربی شعار سنت نبوی، پادشاه دین پناه، سایه لطف الله، آدم دم، نوح قُتوح، خلیل خُلت، موسی کف، عیسی نفس، محمد دم، علی علم، خضر الهام، سلیمان فرمان، سکندر رای، چنگیزخان سیاست (در اینجا سیاست به چم کشور داری نیست، به چم تازیانه زدن و دست و پا بردن و به دار کشیدن است) تولی صلابت، قَاآن بسط، قوبلای عظمت، هولگو مهابت، ابقا سماحت، ارغوان هدایت، غازان عدالت، جم جاهِ عادل، مؤید ید، مظفر فر، سیاوش وش، کیخسرو رو، دارا رای، خاقان الاعظم، مالک رقاب المم، سلطان سلاطین التُرك و العجم، ظل الله فی العالمین، باسط العدل فی الرضین، المخصوصی بغابة رب العالمین، المظفر من السماء الموید علی العداء، محرز ممالک الدنیا، مظهر کلمه الله العلیا، امان الله فی خلقه، ملاذسکان العام فی غربه و شرقه، القایم بامر الله، الداعی فی الله، سلطان ارش الله، مُعزولیا الله، مذل اعداء الله، حافظ بلاد الله، ناصر عباد الله، النوراساطع و البرق الامع، غیاث الحق و الدوله و الدین اولجایتو سلطان محمد خدا بنده خلد الله دولته و جعل بسیط الارض مملکته مزین و مجلی گردانیده و به فر بهی و طلعت شهی این پادشاه فضا صولت و قدر قدرت آراسته، پادشاه قدر قدر، باد عزم زمین حزم، کوه شکوه، فایض امر، شامل عدل، سحاب بذل، کیوان رفعت، مشتری طلعت، بهرام سطوت، ناهید بهجت، عطارِ فطنت،

رعد مراکب، برق مواکب، دقیق نظر، عمیق فکر، رقیق دل، دانش پژوه، عالمی برتخت، و سپاهی در قبا و لشکری در زین.

حق تعالی و تقدس ایام همایون و روزگار میمون این سایه آفریدگار که چون نوروزی عالم افروزمبارک و مسعود است به جمال عدل و داد آراسته دارد، و تشنگان امید را از جام عاطفت و راحت او سیراب و شاداب و برخوردار دهد...

اینهمه واژه های تازی و ترکی سر هم نمودن و گزافه و دروغ گل هم نمودن و کژ و مژگفتن برای آن است که بگوید: اولجایتو، نوه چنگیز و زادور هلاکو که پدران و نزدیکان او ایران را به خاک و خون کشیدند و یادگارهای فرهنگی این سرزمین را با خاک یکسان کردند، مردی پاک نهاد و پاکیزه نهاد و پاکیزه سرشت است و چون او سرآمدی به جهان و یگانه پی به دوران نیامده است...

ناگفته نماند که اولجایتو فرزند ارغون همان کسی است که نخست مسیحی بود سپس اسلام آورد و به گروه حنفی پیوست، پس از چندی به پیروی از خواجه رشید الدین، شافعی شد، و دیرگاهی هم دین را رها کرد و در پایان عمر به تشیع روی آورد و در چهل سالگی در پی پرخوری بمرد...

اولجایتو را دور و بری ها خدا بنده، و مردم کوی و بازار خربنده، یا چارپا دار و خرکچی می خواندند و مایه شگفتی است که اینهمه ستایش و نیایش و در باره مردی سر هم می شود که مردم او را به نادانی می شناختند و از سنگدلی و سخت دلی وی به ستوه آمده بودند. این سیه دل همان کسی است که گروهی سگ گرسنه داشت و هر کس را که دم از ناسازگاری می زد نزد سگان می انداخت... چند تن از دانشمندان ایران به دستور این درنده خوی خوراک سگان درنده شدند.

هر چند دو سه برگ نیایش و ستایش، گزافه گویی و درازه پردازی در باره خوی و سرشت کسی که به نادانی و سنگدلی نامور است خود هنر است، ولی افسوس که بازتابی از کژ پنداری نویسنده و آلودگی خامه است و خوی اهرمنی و بد نهادی را در مردم گسترش می دهد و بازار دروغ و نیرنگ را گرم می سازد و فرهنگ و دانش را به تباهی می کشاند، فرهنگی که باید از داد و ستد دور و از اندیشه پلید برکنار باشد و بر بنیادی راستین بنیاد گیرد...»

## آیین مند نمودن پذیرش واژگان یگانه

«دکتر محسن شاملو»

برگرفته از سرآغاز نسک «واژه های پارسی» با اندکی ویرایش  
از واژه نامه پارسی سره

هیچ زبانی را پاک و پالوده نمی توان یافت، زیرا در جهان کنونی، گروه های گوناگون مردم، به یکدیگر نیاز دارند و در پی نیاز، بازار داد و ستد گرم می شود و در این گیر و دار انبوهی واژه از جایگاه و زادگاه نخستین جابه جا می گردد و از سرزمینی به سرزمین دیگری می رود. در شناخت این نیاز، سخن از کشورهای

پیشرفته و ناپیشرفته نیست، سخن از کِششی است که مردم جهان، که و مه، توانا و ناتوان، بزرگ و کوچک به یکدیگر دارند و ناگزیرند که پای دوستی پیش نهند و دست دوستی بفشارند. بدین روی همچنان که نیاز مردم جهان به دوستی ها به مرز بی نیازی نمی رسد داد و ستد واژگان هم به مرز پایان نزدیک نمی شود.

نه تنها در میان زبان های پیش رفته جهان، که در میان زبان های آغازین هم زبانی نمی توان یافت که دست نخورده و سره باشد، ولی اندر شدن واژگان بیگانه به زبان باید مرز داشته باشد و هنجارمند و آیین مند باشد. نباید اینگونه باشد که هر واژه بیگانه بی بسادگی به زبان راه یابد. اندر آمدن بسیاری از واژگان بیگانه به زبان نیازین نبوده و بسیاری از این واژگان برابری درخور و گران سنگی در زبان دارند. تنها و تنها زمانی می توان و باید یک واژه بیگانه را به زبان راه داد که در زبان، برابر و همترازی نداشته باشد و همچنین راه برای ساختن برابری درخور و شایسته برای آن بسته باشد.

روزانه چندین بار واژه های بیگانه معاون، بولتن و نشریه، تز و رساله، دیپلم و تصدیق، پارتی و ضیافت، مارک و علامت، مرسی و متشکر به زبان ایرانیان می آید و ده ها بار نوشته می شود. مگر این واژگان برابری چون دستیار، پژوهش نامه یا گاهنامه، پایان نامه، گواهی نامه، مهمانی، نشانه، سپاس گزارم، ندارد؟ واژه های آتلیه، استودیو، بوتیک، دراگ استور، کلینیک، گالری، هتل، چند درس از نام سازمان ها، فروشگاهها و نمایشگاههای کشور را در بر می گیرد. مگر این واژه ها برابری چون نگارخانه و هنرکده، کارگاه و هنرگاه، انجمن و سازمان، فروشگاه، داروخانه، درمان گاه، سرسرا و نمایشگاه، مهمان سرا ندارد که گروهی برای نام گذاری سراغ واژه های فرنگی می روند؟ مگر به جای واژه های اجدادی (ا ب ج د) که برای شماره گذاری بکار می روند برابر پارسی (ا ب پ ت) ندارند که گرد شیوه عبری و عربی می می گردند؟ در نوشته ها و گفته های سرآمدان و بلندپایگان، نویسندگان و سرایندگان کشور چند در سد واژه بیگانه به چشم می خورد؟ مگر بیشتر این واژه ها برابر پارسی ندارد که اینان دست بر دامن واژه های بیگانه می زنند؟ اگر دریافت واژگان بیگانه از روشی آیین مند و هنجارمند پیروی می کرد، هرگز به اینجا نمی رسیدیم. بسیاری از این نا هنجارمندیها از این روست که این روزها پارسی گوینان به ارزش، توانمندی و زبان پارسی کمتر آگاه هستند و آن را آنچنان که باید ارج نمی نهند و بزرگ نمی دارند. در این روزگار پارسی گوینان در برخورد با یک واژه بیگانه بجای آنکه اندکی به یاد خود فشار آورده تا برابر پارسی آن را بیاد آورند. راه ساده تر را بر می گزینند و بی آنکه هیچ رنجشی به خود دهند، بسادگی واژه بیگانه را بکار می برند. بی رودربایستی باید پذیرفت که اندیشه «ناچیز شماری زبان» انگیزه این گرایش هاست، و تا این اندیشه ها، به هر گونه و برای هر آرمان در پاره پی از مغزها رخنه گر است، ویرایش زبان پارسی، نه تنها به درستی انجام نمی پذیرد، بلکه دستخوش کارشکنی می شود.

بدین روی در گام نخست، باید ارزش زبان پارسی را در پاسداری فرهنگ و همبستگی مردم ایران شکوفان کرد تا آنان که تیشه بر ریشه زبان می زنند از پی آمد کار خویش آگاه شوند و دانسته و ندانسته زبان فارسی را گرفتار واژه های بیگانه نکنند.

در گام دوم، باید ویرایش و آرایش زبان را از راه آموزش پیگیر و گسترده دنبال کرد و در این راه از نویسندگان، سرایندگان، روزنامه ها، رسانه های دیداری و شنیداری یاری گرفت و زمینه همکاری همگانی را فراهم آورد.

در گام سوم باید روند پذیرش واژگان بیگانه را هنجارمند و آیین مند نمود. بدین سان که در رویارویی با یک واژه بیگانه، نخست باید دید که آیا برابر و همسنگ و در خور و شایانی در زبان پارسی دارد یا نه؟ اگر برابری برآن نبود، باید دید که آیا می توان از توانمندی بالای زبان پارسی برای واژه سازی و برابر سازی برای آن بهره برد یا نه؟ اگر باز هم برابر یابی و برابر سازی برای آن واژه شدنی نبود، آنگاه می توان پایش مندانه و پروا گرایانه، تنها به بافتار آهنگین و سامانه های دستوری، ساختاری و گردانشی [صرفی] زبان آسیبی نرسد، آن واژه را پذیرفت.

زبان و آسیب واژه های بیگانه با وامواژه ها، بویژه در روزگار گسترش و کارآیی پُرگزاف و بندگسل رسانه هاست، سد چندان شده است، بگونه یی که بیشترین زبان در کمترین زمان به زبان ما می تواند رسید. از آن است که ایرانیان و پارسی زبانان این روزگار گرانتترین و دشوارترین کوشش و تکاپوی را در پاسداری از زبان نیاکانی که بستر فرهنگ و ادب و اندیشه و شهر آیینی ایرانی است، پیشروی دارند و اگر در این کوشش بزرگ و تاریخی و نستوه و پایدار و کارآمد نباشند، بیم آن می رود که این زبان شگرف و بی همانند به خاموشی و فراموشی بگراید. در آن زمان است که یکی از بزرگترین و دریغ انگیزترین نگون بختی های فرهنگی جهان رُخ خواهد داد. خوشبختانه از آن روی که هر جای زهر هست، پادزهری نیز می باید بود، ما ایرانیان اندک اندک بر سر آن افتاده ایم که به زبان نیاکانی خویش بیاندیشیم و بکوشیم که کمر به یاری آن برسانیم.[۱]

با آنچه که گفته شد باید پذیرفت که پالایش زبان پارسی یک نیاز فرهنگی است و باید به یک جنبش همه گیر دگریده شود.

۱- این بند از گفتار، از استاد میرجلال الدین کزازی برگرفته شده است.

## زبان پارسی را دریابیم

«هومر آبرامیان»

ویل دورانت نویسنده نامدار آمریکایی در «تاریخ تمدن» می نویسد: شهرگیری [=تمدن] هم کوششی است جهانی، و هم پیشتازی، از اینرو بسیار بایسته است که مردمان در پاسداری از فرهنگ، زبان، و آیین های مردمی خود بکوشند.

کوشندگان در این راستا، باید بیاد داشته باشند که زبان پیاله فرهنگ است، نمی توان در پاسداری از فرهنگ ایران کوشید ولی پیاله فرهنگ ایران را که زبان پارسی است بها نداد.

نمی توان بدستاويز اينکه تني چند از فرزندانگانی ایرانی اندیشه های فرزانی خود را یکسره بزبان تازی، و یا با آمیزه یی از واژه های [پارسی- تازی] نوشته اند از زیر بار خویشکاری شانه تهی نمود و پیاله فرهنگ خود را بها نداد.



اگر فرزندگان بلند پایه ما از روی ناگزیری به زبان تازی می گفتند و می نوشتند، و گاه گرانمایه ترین اندیشه های فرزانی خود را در پیاله زبانزدهای قرانی می ریختند این نباید دستاویزی بشود تا ما نیز چنین کنیم. هنگامی که از پارسی گویی سخن به میان کشیده می شود گروهی بیدرنگ بالا بر می افرازند که: ... اگر چنین کنیم، پس تکلیف حافظ و سعدی و مولوی چه می شود؟..

از گویندگان این سخن باید پرسید که اگر در اندیشه پاک سازی زبان خود نباشیم پس تکلیف فردوسی چه می شود؟... آیا ارزش فردوسی کمتر از حافظ و سعدی و مولوی است؟

در پاسخ به این گروه باید گفت که: بکارگیری واژگان پارسی در گفتار و نوشتار نه تنها ما را از سرریز دانش بزرگان ادب خود بی بهره نمی سازد، و نه توانایی بیشتر به ما می بخشد تا جانمایه سخن آنها را که گاه دارای پیچیدگیها و رازوارگیهاست در یابیم.

بیاد داشته باشیم که حافظ و سعدی ایرانی تبار و پارسی زبان بودند و اگر گهگاه برای هم آوا سازی سروده های خود ناگزیر برخی از واژه های تازی را بکار برده اند این نباید دستاویزی بشود برای ما تا از زیر بار خویشکاری بگریزیم و با ندانم کاریهای خود زبان پارسی را آنچنان به واژه های تازی و ترکی بیالاییم که حافظ و سعدی هم از دریافت آن ناتوان باشند.

اگر به سروده های حافظ و سعدی و مولوی و خاقانی و منوچهری و دیگر سخن پردازان خوش پرداز ایرانی بنگریم هزاران هزار واژه ناب پارسی را در سروده های آنها خواهیم یافت که ما از روی بی انگاری بجای آنها واژه های تازی را بکار می بریم، برای نمونه آنها گفته اند: چنبر:

این چنبر گردنده بدین گوی مُدَوَر

چون سرو سهی قد مرا کرد چو چنبر

ناصر خسرو

ولی ما امروز می گوئیم «دایره» و برای گریز از بارخویشکاری، خود را در پشت سرحافظ و سعدی پنهان می کنیم!

آنها گفته اند: کژ و مژ:

چون کشتی بی لنگر کژ می شد و مژ می شد

وز حسرت او مُرده سد گلشن و کاشانه

مولوی بلخی

ولی ما به شیوه تازیان می گوئیم: کج و مچ!

آنها گفته اند سُخن:

من بی دل و دستارم، در خانه خمارم

سد سینه سُخن دارم این شرح دهم یانه

مولوی

ولی ما بی کمترین پروا می گوئیم حرف!

آنها گفته اند: وَشَتَن:

یارم ز در درآمد، وَشَتَن کنید، وَشَتَن

این خانه را ز وَشَتَن، گُلشن کنید، گُلشن

شاه قاسم انوار

ولی ما گوئیم: **رقص** و دل خوشیم به اینکه به پارسی سخن می گوئیم!

آنان گفته اند: **یَزگ** :

ای سپاهت راظفر لشکر کش و نصرت **یَزگ**  
نی یقین بر طول و عرض لشکرت واقف نه شک  
انوری

ولی ما به شیوه ترکان می گوئیم: **قراول**

اینها و سدها نمونه دیگر نشان می دهند که ما در اندیشه پاسداری از سروده های حافظ و سعدی نیستیم! درد ما کاهلی و شانه تهی کردن از زیر بار خویشکاری است! نه پاسداشت حافظ و سعدی و مولوی! ما می خواهیم بدستاویر پاسداری از سروده های بزرگان فرهنگ و ادب ایران پسا اسلام، کار را بر خود آسان کنیم، وگرنه هر کسی می داند که سخن گفتن و نوشتن به پارسی نه تنها ما را از دریافت سروده های حافظ و سعدی دور نمی دارد و نه پیاپی فرهنگ ما را فراخ تر، و روان حافظ و سعدی را شادمان تر می کند.

اگر ایرانی به جای «عطش» بگوید: **تشنگی** - بجای «عفونت» بگوید: **گندیدگی**، بد بویی، چرکینی - بجای «رقصیدن» بگوید: **وِشْتَن**، دست افشاندن- **پایکوبیدن** - بجای «فاضلاب» بگوید: **پَساب** - بجای «مَقوله» بگوید: **گویه**، گفته، زمینه، **جُستار**- بجای «قافیه» بگویند: **پساوند** - بجای «جهالت» بگوید: **کانایی**، نادانی، **دبَنگی** - بجای «انسانیت» بگوید: **مردمی**، **مردمی گری**، آدمیگری - بجای «معیوب» بگوید: **آکمند**، آسیب دیده - بجای «معلول» بگوید: **نا توان**، زمین گیر، رنجور- بجای «مغازه» بگویند: **فروشگاه**- بجای «خط» بگوید: **دیره**، نویسه، کشه... حافظ و سعدی نه تنها از او آزرده نخواهند شد و نه سپاسگزار او نیز خواهند بود که جام فرهنگ ایران را پاس داشته است.

گروهی دیگر بر این باورند که واژه های تازی پس از آنکه به زبان پارسی درآمدند و شناسنامه ایرانی گرفتند دیگر نباید بیگانه شمرده شوند!

در پاسخ این گروه باید گفت: آری، برخی از واژه های تازی، ایرانی شده و شناسنامه ایرانی دارند، ولی اینگونه واژه ها در گفتار و نوشتار نباید در رده یکم و همپای واژه های ناب پارسی شمرده شوند، برای نمونه اگر چامه سرایی برای پساوند سازی ناگزیر از بکار بردن واژه «دایره» باشد می تواند آنرا بکار برد، ولی اگر چنین نیازی در کار نبود چرا «دایره» تازی باید «**چنبر**» ایرانی را از میدان بدر کند؟. «عقیم» تازی چرا باید جای «**نازا**» و «**سِتروَن**» پارسی را بگیرد، «شراب» تازی (که حرام هم هست!) چرا باید جای «**می- باده- مُل** - و آب رز» را بگیرد که در فرهنگ ایران نه تنها ناروا نیست و نه **باده نوشی** یکی از خوش آیند ترین و بنیادی ترین آیین های ایرانی است:

به گویو آنگهی گفت پس پیلتن

که ای گرد سالار لشکر شکن

هم اندر نشینیم امروز شاد

ز گردان و خسرو نگیریم یاد

چو خوان خورده شد بزمی آراستند



می و رود و رامشگران خواستند  
چو آن روز بگذشت روز دگر  
بر آراست بزمی چو رخسار خور  
سه دیگر پگاهان بیاورد می  
نیامد ورا یاد کاووس گی

ما که در زبان پارسی واژه های ( دستیازی - رُبایش - یازش - به زورگیری - ربایشگری - دست اندازی و فروگیری) را داریم، چرا باید واژه (عَصَب) تازی را به کار گیریم و اینهمه واژه های خوش آهنگ پارسی را از گنجینه زبان خود دور بریزیم؟

ما که واژه های ( نیازمندی - تنگدستی - ناداری - بی چیزی - و مُستمندی) را در زبان خود داریم، چرا باید «فاقه» تازی را جایگزین اینهمه واژه های زیبای پارسی کنیم؟

ما که واژه های ( گوشه نشین - کناره گیر - تنها - پارسا - و پرهیزگار) را در زبان خود داریم چه نیازی به «معتکف» تازیان داریم؟

ما که: (مهرسامان - کهکشان خورشیدی - شیدسامان - سامانه خورشیدی - و هَندادِ خورشیدی) را در زبان شیرین پارسی داریم، چرا باید « منظومه شمسی» را از تازیان وام بستانیم و اینهمه واژه های زیبای ایرانی را دور بریزیم؟

برخی از واژگان تازی را که در زبان پارسی جا خوش کرده اند می توان شهروندان رده دوم و سوم زبان پارسی بشمار آورد و تنها زمانی بکار گرفت که یا برابر آنها را در زبان پارسی نداریم، و یا برای پساوند سازی در چامه سرایی ناگزیریم از آنها بهره گیریم، نه اینکه آنها را شهروندان رده یکم زبان پارسی بشماریم و برابره های زیبای پارسی آنها را با دست و دلبازی از پیاله زبان خود دور بریزیم. کدام گروه از مردم آزاده جهان با خود چنین کرده اند؟

گروهی دیگر پارسی گویی را یک جنبش عرب ستیزانه می شمارند. در پاسخ این گروه باید گفت که بسیاری از عرب زبانان در جهان امروز، مانند مردمانِ مسر - سوریه - عراق - اُردن - فلسطین - سودان - یمن و جزاینها، عرب نیستند، اینها زیر فشار تیغ و تازیانه خونریز تازیان، میان مرگ همراه با خواری، یا پذیرش آیین و زبان تازیان، دومی را برگزیدند و عرب زبان شدند، ما با این مردم ستمدیده نه تنها سر جنگ نداریم بلکه با آنان همدردی هم می کنیم.

روزی از حسنین هیکل روزنامه نگار و فرزانه نامدار مصری پرسیدند: شما مردم مصر با آنهمه پیشینه درخشان فرهنگی چه شد که عرب زبان شدید؟ شما که عرب نیستید؟ گفت: برای اینکه ما فردوسی نداشتیم!

دیگر اینکه زبان عربی زبانی است رسا و توانا، ولی برای تازیان نه برای ما ایرانیان که خود زبانی بسیار رساتر و توانا تر از آن داریم. آیا هرگز دیده اید که عربها چگونه بی با هم سخن بگویند که نیم بیشتر واژه هاشان پارسی باشد؟ و اگر چنین کنند، آیا می شود آنها را برای اینهمه شلختگی و خود گم کردگی ستود؟ پس اگر بکار بردن واژه های پارسی در زبان تازی برای عربها ناشایست و ناستودنی است، چرا باید بکار بردن واژه های تازی در زبان پارسی برای ما روا باشد؟

برای نشان دادن توانمندی و شیوایی زبان پارسی و بی نیازی آن به واژه های تازی فرازی از نوشته استاد «ذبیح الله صفا» از «حماسه سرایی در ایران» را وام می ستانم تا با جابجا کردن واژه ها توانمندی زبان پارسی را نشان دهم، استاد می نویسد:

«مقدمه مجلد اول ترجمه مول یکی از بهترین تحقیقاتیست که راجع به شاهنامه و فردوسی و آثار حماسی ایرانی شده است و اغلب اطلاعاتی که مول اظهار کرده هنوز تازه و قابل استفاده و نقل است».

اگر چهار نام: مول - شاهنامه - فردوسی و ایرانی را از سی واژه یی که در این گزاره بکار رفته اند کنار بگذاریم، بیست و شش واژه بجای ماند که پانزده تای آنها تازی است. آیا می توان گفت که این گونه سخن گفتن و نوشتن برای آن است که ما دچار کمبود واژه هستیم؟ یا درد ما درد بی انگاری نسبت به زبان پارسی است؟

برای نشان دادن توانمندی زبان پارسی، همین گزاره را در جام زبان پارسی بریزیم تا بی نیازی آن به واژه های بیگانه را نشان دهیم:

«پیشگفتار پوشنه یکم برگردان مول یکی از بهترین پژوهش هایی است که در زمینه شناخت فردوسی و شاهنامه و دیگر رزمنامه های ایرانی شده است، بیشترین آگاهی هایی که مول باز نموده هنوز هم نو و شایان بهره برداری و گفتگو است».

در این جابجایی واژه های (پیشگفتار) بجای «مقدمه» - (پوشنه) بجای «مجلد» - (برگردان) بجای «ترجمه» - (پژوهش) بجای «تحقیقات» - (درزمینه) بجای «راجع» - (رزمنامه) بجای «حماسه» - (بیشترین) بجای «اغلب» - (آگاهی) بجای «اطلاع» - (باز نمود) بجای «اظهار» - (شایان بهره برداری و گفتگو) بجای «قابل استفاده و نقل» بکار گرفته شدند و دیدیم که نه تنها نیازی به واژه های تازی نبود بلکه آنچه به پارسی گفته شد بسیار شیوا تر از آن بود که با واژه های تازی گفته شده بود. نگاهی هم به نوشته سعدی بیاندازیم و با ریختن آن در جام زبان پارسی توانمندی و شیوایی این زبان را بنمایش بگذاریم:

«بامدادان که خاطر باز آمدن بر رای نشستن غالب آمد دیدمش دامنی گل و ریحان و سُنبل و ضُمیران فراهم آورده و رغبت شهر کرده گفتم گل بستان را چنانکه دانی بقای و عهد گلستان را وفایی نباشد و حکما گفته اند هر چه نباید دلبستگی را نشاید، گفتا طریق چیست؟ گفتم برای نِزهت ناظران و فُسحت حاضران کتاب گلستان توانم تصنیف کردن که باد خزان را بر ورق او دست تطاول نباشد و گردش زمان عیش ربیعش را بطیش خریف مبدل نکند.

بچه کار آیدت ز گل طبقی

از گلستان من ببر ورقی

گل همین پنج روز و شش باشد

وین گلستان همیشه خوش باشد

حالی که من این بگفتم دامن گل بریخت و در دامنم آویخت که الکریم اذا وعد وفا، فصلی در همان روز اتفاق بیاض افتاد در حسن معاشرت و آداب محاورت در لباسی که متکلمان را بکار آید و مترسلان را بلاغت بیفزاید. فی الجملة هنوز از گل بستان بقیتی موجود بود که کتاب گلستان تمام شد، و تمام آنگه

شود به حقیقت که پسندیده آید در بارگاه شاه جهان پناه سایه کردگار و پرتو لطف پروردگار ذخر زمان و کَهِفِ امان المویذ من السماء المنصور علی الاعداء عضدالدوله القاهره سراج الملت الباهره جمال الانام مفخر الاسلام سعد بن الاتابک العظم شاهنشاه المعظم مولی ملوک العرب و العجم سلطان البر و البحر وارث ملک سلیمان مظفرالدین ابی بکر بن سعد ابن زنگی ادام الله اقبالهما و ضاعف جلالهما جعل الی کلّ خیر مآلهما و بکرشمه و لطف خداوندی مطالعه فرماید.

(گلستان سعدی رویه ۳۳ چاپ امیر کبیر تهران: ۱۳۶۶)

برگردان همین سخن به پارسی سره:

بامدادان که رای بازگشت بر رای نشست چیره آمد، دیدمش دامنی گل و ناز بویه و سُنبل و سِپرغم فراهم آورده و آهنگ شهرکرده، گفتم گل بُستان را چنانکه دانی پابندگی، و پیمان گلستان را تُو زشی نباشد و فرزنانگان گفته اند هر چه نباید دلبستگی را نشاید، گفتا پس راه چیست؟ گفتم برای دلگشایی بینندگان و دلبازی باشندگان نامه گلستان توانم نوشت که باد خزان را بر برگ آن دست بیداد نباشد و گردش زمان خوشکامی بهارانه اش را به اندوه زدگی پاییزان دگرگون نکند.

همین که من این بگفتم دامن گل بریخت و در دامنم بیاویخت که: دهشمند چون پیمان کند به جای آورد، بخشی درهمانروز نوشته شد درباره همزیستی نیک، و آیین سخنوری، بگونه پی که گویندگان را به کار آید و نامه پردازان را شیوایش افزایش دهد. به هر روی هنوز از گل اندکی مانده بود که نامه گلستان به رسایی رسید و رسا آنکه شود به درستی که پسندیده آید در بارگاه شاه جهان پناه، سایه کردگار و پرتو مهر پروردگار، سر بلند زمان، و پناه آسایش و روشنگر آسمانی، پیروز بر دشمنان، بازوی کشور سر بلند، چراغ مردم دانا و شکوه آفریدگان و مایه سرافرازی اسلام، سعد، پور بزرگ دستور شاهنشاه والا، سرور پادشاهان تازی و جز تازی، فرمانروای خشکی و دریا، جانشین سرزمین سلیمان مظفرالدین ابی بکر فرزند پور زنگی که بخت بلندش دنباله یابد و شکوهمندی اش دو برابر گردد به کرشمه مهر خداوندی بررسی فرماید.

اکنون می پرسم اینگونه گفتن و نوشتن برازنده فرزندان ایران است، یا آنگونه گفتن و نوشتن؟

نگاهی هم به دو برگردان گوناگون از پیشگفتار برزویه پزشک در گرمای نامه کلیل و دمنه بیاندازیم تا توانمندی و شیوایی پارسی سره را بنمایش بگذاریم:

«...خاصه در این روزگار تیره که خیرات بر اطلاق روی بتراجع نهاده است و همت مردمان از تقدیم حسنات قاصر گشته با آنچه ملک عادل انوشیروان کسری بن قباد را سعادت ذات و یمن نقیب و رجاهت عقل و ثبات رای و علو همت و کمال مقدرت و صدق لهجت و شمول عدل و رأفت و افاضت جود و سخاوت و اشاعت حلم و محبت و علم و احترام علماء و اختیار حکمت و اصطناع حکماء و مالیدن جباران و تربیت خدمتکاران و قمع ظالمان و تقویت مظلومان حاصل است.

می بینیم که کارهای زمانه میل بادبار دارد و چنانستی که خیرات مردمان را وداع کردستی و افعال ستوده و اقوال پسندیده مدروس گشته و راه راست بسته و طریق ضلالت گشاده و عدل ناپیدا و جور ظاهر و علم متروک و جهل مطلوب و لوم و دنائت مستولی و کرم و مروت متواری و دوستی ها ضعیف و عداوتها قوی و نیکمردان رنجور و مستذل و شریان فارغ و محترم و مکر و خدیعت بیدار، وفا و حریت در خواب

و دروغ موثر و مکر و راستی مهجور و مردود و حق منهزم و باطل مظفر و متابعت هوا سنتی متبوع و ضایع گردانیدن احکام خرد و طریقتی مشروع و مظلوم محق ذلیل و ظالم مبطل عزیز و حرص غالب و قناعت مغلوب و عالم غدار و زاهد مکار بدین معانی شادمان و بحصول این ابواب تازه روی و خندان ...» (استاد عبدالعظیم غریب - چاپ برادران علمی رویه ۵۶)

همین فراز به پارسی سره:

در این روزگار تیره که دهش و بزرگواری مردمان رو به کاهش نهاده، و فروزه های نیک مانند خُجستگی نهاد و برتری خِرد - استواری رای - جوانمردی - راستی در سخن - گسترش داد - مهربانی - دستگیری - بخشش - خویشتن داری - دانش دوستی - گرامیداشت دانشمندان - گزینش فرزانی و فرزندگان - زبون سازی بیدادگران و پرورش کارگزاران و پشتیبانی از ستمدیدگان به فراموشی سپرده شده است! کردار ستوده و خوی پسندیده کهنه گشته است، راست راه بسته و کژ راه گشاده، دادگری ناپیدا و بیداد گری هویدا است. دانش بدور افتاده است و نادانی خواستار بسیار دارد! پستی و فرومایگی بر همه فرمانروا گشته و بخشایش و جوانمردی گریزان! دوستی ها سُست و دشمنی ها نیرومند گشته است، نیکمردان رنجور و خوارند و بدکاران آسوده و گرامی، نیرنگ بیدار است و پیماننداری و نیک منشی در خواب، دروغ هُنایده و پر بار است و راستی از یاد رفته و دور افتاده، هوده گریخته است و بیهوده پیروز، پیروی از خواهش های تن خوی پسندیده است و بی ارزش گردانیدن دستور های خرد روشی ستودنی، ستمدیده بیگناه پست شده است و ستمگر گناهکار گرامی! آرز چیره است و خرسندی در شکست، جهان فریبکار با این نهاد ها شاد است و با گشایش این درها تازه روی و خندان...»  
( احمد آجودانی - انجمن پاسداری از زبان پارسی و فرهنگ ایرانی )

گروه دیگری می گویند: « یک زبان هنگامی توانمند می شود که دروازه های خود را به روی واژه های بیگانه بگشاید و با پذیرش آنها بر داریش و توانمندی خود بیافزاید، در این راستا زبان انگلیسی را نمونه می آورند که با پذیرش سدها هزار واژه از زبانهای بیگانه بر توانمندی خود افزوده است.» این سخن دُرست است، بی شک همانگونه که فرهنگ یک مردم در آمیزش با فرهنگهای دیگر توانمند و پُربار می شود، زبان نیز باید توان داد و ستد با زبانهای دیگر را داشته باشد تا بتواند در چرخه نا ایستای زمان، پوش خود را پی بگیرد، و این چیزی است که نیاکان قَرَمند ما از هزاره ها پیش دریافته و در این راستا کوشیده اند، نمونه های زیر نشان دهنده اینگونه کوششهای ارجمند آنهاست:

واژه **دیره** به چَم نویسه [=خط] از زبان بابلی به زبان پارسی در آمده و شناسنامه پارسی گرفته است. این واژه در سنگنبشته های هخامنشی به ریخت «**دیپی**» دیده می شود. شاهنشاه داریوش بزرگ در سنگ نبشته بیستون می نویسد: « تو که زین پس این «**دیپی**» بخوانی کرده من ترا باور شود، آنرا دروغ مپندار.»

باز می گوید: « با خواست اهورا مزدا مرا کرده های دیگری است که در این «**دیپی**» نوشته نشد، از این روی نوشته نشد که آنکه این **دیپی** پس از این بخواند او را کرده من گزاف ننماید.»

از این واژه در زبان پارسی «**دیره**» ساخته شد و واژه های دیگری مانند: «**دیر**» - «**دیرستان**» - «**دیرخانه**» - «**دبستان**» - «**ادبستان**» - «**دیبا**» - «**دیباچه**» و «**دیوان**» از آن پدید آمد.  
( فرهنگ ایران باستان - ابراهیم پورداود - خط در ایران باستان )

این یگانه واژه پی نیست که از سرزمین میانرودان به ایران رسیده و شناسنامه پارسی گرفته است، بسیاری دیگر از اینگونه واژه ها دیر زمانی است که از زبانهای سومری - اکدی - بابلی - آرامی و سریانی به ایران رسیده و در گنجینه زبان پارسی جا خوش کرده اند، مانند واژه سومری «بوریا» و واژه اکدی «تنور» و واژه آرامی «یلدا» و بسیاری واژه های دیگر، همچنانکه بسیاری از واژه های یونانی و ترکی هم به زبان پارسی در آمدند و بر توانمندی زبان پارسی افزودند، مانند: «دفتر» که بر آمده از «دیفتر» یونانی و به چم پوست است { نام بیماری دیفتری هم از همین بُن و ریشه است } و نیز واژه های درهم - دینار - کالبد - دیهیم - استوره و جز اینها که تا کنون در زبان پارسی بجا مانده همه از زبان یونانی آمده و بر گستره زبان ما افزوده اند.

بی گمان یکی از انگیزه های رسایی و شیوایی زبان پارسی در همین داده ها و گرفته هاست. این زبان اگر چه امروز پارسی نامیده می شود، ولی وارون آنچه که برخی گمان برده و آنر نشان نژاد پرستی و خود برتر بینی پارس ها می شمارند! تار و پودش در پارس و بدست پارس ها تنیده نشده و نکه همه مردم ایران، از خراسان بزرگ گرفته (با زبان پهلوی و گویش های سُغدی و خُتنی) تا کردستان و آذربادگان و همدان (با گویش های مادی) و خوزستان و لرستان (پشتکوه) و کوههای بختیاری (با گویشهای ایلامی) در ساخت و بافت این زبان شیرین و شکرین دست داشته و آنرا به شیوایی و رسایی رسانده اند، و هم امروز نیز هزاران واژه از زبانهای لاتین و انگلیسی و فرانسوی و روسی مانند سماور - رادیو - تلویزیون - کامپیوتر - اتومبیل - ترن - ترمینال - دموکراسی - فاشیسم - سوسیالیسم - سکولاریسم - مدرنیسم و ... جز اینها به زبان پارسی راه یافته و جا خوش کرده اند و کسی در اندیشه جدا سازی آنها نیست! پس می توان پرسید که اینهمه گفتگو برای چیست؟ چرا واژه های یونانی و سومری و اکدی و آرامی و فرانسوی و روسی و جز اینها به آسانی پذیرفته می شوند ولی در برابر واژه های تازی گاه با واکنشهای تند و تیز روبرو می شویم؟

پاسخ این پرسش را در دو زمینه می توان یافت، نخست اینکه ناهمسازی بسیار هست میان آن چیز که خود بر می گزینیم و آن چیز که به زور بر ما پذیرانده می شود. زن جوانی که خود همسر بر می گزیند با زن دیگری که به زور به همسری مرد فرومایه پی داده می شود یکسان نیستند.

ما واژه سماور را نداشتیم آنرا از زبان روسی گرفتیم و بر زبان خود افزودیم، به همانگونه واژه های دبیر - دفتر - تنور - و بوریا را از سومریها و بابلیها و یونانیها و اکدیها... و رادیو - تلفن - تلویزیون - اتومبیل ترن و کامپیوتر و جز اینها را از لاتین و دیگر زبانهای اروپایی وام ستانیدیم و به آنها شناسنامه ایرانی بخشیدیم، اینها را هیچکس بزور شمشیر بر زبان ما نکاشت و با خون نیاکانمان آبیاری نکرد. هیچیک از این مردم برای پذیراندن زبان و آیین خود آسیابهایمان را با خون زنان و مردان و کودکانمان بکار نیانداختند... هیچ کدامشان پسر بچه هایمان را اخته نکردند و بنام غلام بچه با آنها تن آمیزی نکردند... هیچیکدانشان به زنان و دخترانمان دستیازی نکردند و پس از کامجویی در بازارهای برده فروشان جهان به روسپیگری فروختند... هیچکدام بگناه پارسی گویی زبان از دهان ما بیرون نکشیدند و بر سر درختان نیاویختند... هیچکدام از آنها کودکان دانشمندان ایرانی را در دیگها نپختند و گوشتشان را بخورد پدرانشان ندادند... هیچکدامشان با سرهای بریده ایرانیان پایه های دیگ ساختند و ایرانی را خوار نشمردند و وادار به پذیرش دین و آیین و زبان خود نکردند، هیچکدامشان بزور تیغ و تازیانه ما را به



خاکساری در برابر خود و نداشتند و نیم خورده های گندیده خود را بخورد ما ندادند... ولی تازیان اینهمه را با ما کردند و بسیار بدتر از اینهمه را کردند، از اینرو نمی توان واژه «دفتر» یونانی را با «کتاب» تازی در یک رده گذاشت، چرا که «دفتر» را ما برگزیدیم و از زبان یونانی به زبان پارسی در آوردیم ولی تازیان «نامه» ها و «نامک سراها» ها و «نسک» ها و «نسک خانه» و «نبیگ» های ما را سوزاندند و دستاورد کار و کوشش سدها سال دانشمندان ایرانی را به آب و آتش سپردند تا «کتاب» خود را بر ما چیره بگردانند... ما چرا باید واژه «کتاب» را بجای «نامه» - و «کتابخانه» را بجای «نامه سرا» بکار گیریم مگر فردوسی شاهکار خود را «کتاب سلاطین» نام داد که ما چنین کنیم، فردوسی که زنده کننده زبان پارسی است واژه «نامه» را بجای «کتاب» و «شاه» را بجای «سلطان» بکار برد ما نیز اگر خود را فرزندان فردوسی می دانیم باید چنین کنیم.

از سوی دیگر پذیرفتن یک واژه بیگانه برای افزودن بر توانمندی آن زبان است نه برای جایگزین کردن آن واژه بجای واژه های خودی، و این چیزی است که با اندوه بسیار باید گفت که سخنسرایان نامدار ما از دیر زمان تا به امروز کرده اند و هنوز هم چنین می کنند تا آنجا که واژه های تازی جا را برای واژه های ایرانی تنگ کرده و در بسیاری از زمینه ها واژه های ایرانی را یکسره از میدان بدر کرده اند. امروز بزرگترین خویشکاری فرزندان برومند ایران، پاسداری از ارزشهای فرهنگ ایرانشهری و زنده کردن دوباره زبان پارسی است. دختران و پسران خوب ایران زمین همانگونه که در برابر نام ساختگی خلیج عربی بجای شاخاب پارس واکنش شایسته نشان می دهند، باید در برابر هر گونه واژه تازی که هوای دم برآوردن بر واژه های پارسی را تنگ کرده اند بالا برافرازند و این گونه واژه ها را از گفتار و نوشتار خود دور بریزند. زنان و مردان آزاده ایرانی که در ساختن فردای آزاد و آباد ایران می کوشند باید از هم اکنون خود را برای نوشتن نامه های آموزشی دبستان و دبیرستان بزبان پارسی سره آماه کنند.

## چند آگهی فشرده

- دبیرو تازی دارای ۲۸ وات است:
- ۱ (الف)، ب (با)، ت (تا)، ث (ثا)، ج (جیم)، ح (حا)، خ (خا)، د (دال)، ذ (ذال)، ر (را)، ز (زا)، س (سین)، ش (شین)، ص (صاد)، ض (ضاد)، ط (طا)، ظ (ظا)، ع (عین)، غ (غین)، ف (فا)، ق (قاف)، ک (کاف)، ل (لام)، م (میم)، ن (نون)، ه (ها)، و (واو)، ی (یا).
- ریخت واته های پارسی و تازی بجز چند نمونه: (تاء، کاف، یاء) همانند و این همان اند.
- به واگروه پارسی هشت وات تازی افزوده شده اند که در نوشتن واژگان پارسی کمترین نیاز به آنها نیست، این هشت وات چنین اند: (ث ح ص ض ط ظ ع ق)
- وات (ث): هر واژه که دارای (ث) باشد، تازی است و ریشه پارسی ندارد.
- برخی از واژگان لاتین مانند «بلوتوت Bluetooth» یا نام هایی مانند «ادوارد ثورندایک Edward Thorndike» دانشمند آمریکایی اگر چه تازی نیستند ولی در پارسی نباید با «ث» نوشته شوند، چنانچه «بلوتوت» را «بلوتوت» و «Thorndike» را سورندایک می گوئیم و می نویسیم.

- (ح): هر واژه بی که دارای وات (ح) باشد تازی است و در نوشتار پارسی نباید بکار برده شود.
- (ذ): این وات هر چند در نوشتارهای کهن دیده می شود(مانند: «نبیذ» به چم می و «گنبد» بجای «گنبد»)، ولی امروزه «ذال» با همان آوای «ز» بر زبان ایرانیان روان می گردد و نیازی به آن دیده نمی شود، مگر در واژه هایی مانند: «گذر»، «گذراندن»، «گذشتن»، «پذیرش»، «پذیرفتن»، «آذین»، «ذانستن» که امروزه «دانستن» گفته می شود، ولی گردها، لک ها و برخی دیگر از تبارهای ایرانی «ذانستن» را «زانستن» می گویند و مردم تالش بجای (می دانم) می گویند (زُئِم zonom) و کردها می گویند (آزایم یا زایم یا مزایم یا دزایم)
- (ص): هر واژه بی که وات «صاد» در آن به کار رفته تازی است و در نوشتار پارسی کمترین نیازی به آن نیست، واژگان: شصت، صد، صدا، صابون، صندلی، اصفهان و... باید با «س» و به ریخت: «شست»، «سد»، «سدا»، «سابون»، «سندلی»، «سپاهان» نوشته شوند.
- وات های (ض/ظ/ع): تنها در نوشتن واژگان تازی به کار می روند، در نوشتن واژگان پارسی نیازی به آنها نیست.
- وات (ط): تنها در نوشتن واژه های تازی بکار می رود، واژه هایی مانند: سقراط-یونانی]-بلیط-فرانسوی]-طایر[انگلیسی]-اطاق[مغولی]-طهران[ایرانی]-طالش[ایرانی]-طبری[ایرانی]-اصطهبان[ایرانی]-طوس[ایرانی]-طهماسب[ایرانی] باید: سُکرات - بلیت -تایر-سراچه-تهران-تالش-تبری-استهبان-توس-تهماسب نوشته شوند.
- (ق): تنها در نوشتن واژگان تازی مانند: قاسم، تقسیم، مقسم، انقسام، قسَم، قسمت، اقسام، مقسوم، قسَم، منقسم، قسط... و برخی از واژگان ترکی و مغولی مانند: قره قروت [=کشک سیاه]-قره قویونلو [=دارندگان گوسفندسیاه]-قره گوزلو [=دارنده چشم سیاه]-قزل آلا [=ماهی زرین]-آقا [=کدبان. سرکار. سرور]-قُلدر [=زورگو. گردن کلفت. خودسر]... و برخی از واژگان روسی مانند: قوری که همراه با کتری، سماور، استکان از زبان روسی به پارسی درآمدند. واژگان دیگری مانند: قند، قهرمان، قباد، دهقان، خندق... تازی شده واژگان پارسی: کند، کهرمان، کُباد، دهگان، گندک هستند و نباید با (ق) نوشته بشوند.
- چهار وات (گ/چ/پ/ژ) در واژگروه تازی بکار نمی روند، هر واژه بی که دارای یکی از این واته‌ای چهارگانه باشد یا پارسی است، مانند: گوژپُشت. گوژسینه. واژونه. ژاله. منیژه. مژگان. پروین. پرنده. پریشب. پرندوش. پرندوشین. پرندوشینه. گیو. گودرز. مهرگان. گرگان. بزرگمهر. منوچهر. پریچهر. خوب چهر. خورشید چهر. ماه چهر. چهره نگار. چارچوب. چوبینه... یا از زبانهای دیگر مانند: پارتی(انگلیسی)-پیک نیک(انگلیسی)-ژنراتور(فرانسه بی)-آپارتمان(فرانسه بی)-پینک پونگ(چینی). چاخان(ترکی مغولی) - خیل(ترکی مغولی)... همزه از تازی به پارسی درآمده و در نوشتار پارسی نباید بکار رود.

در زیر، نویسش درست و نادرست برخی از واژگان پارسی نشان داده می شوند:

نادرست                      درست                      نادرست                      درست

.....



کیومرث	کیومرس	طبرستان	تبرستان
طهمورث	تهمورس	طبری	تبری
فیثاغورس	فیساغورس	طالش	تالش
طهماسب	تهماسپ	اساطیر	اساتیر. استوره ها
حوله	هوله	صد	سد
حول و حوش	هول و هوش	صدا	سدا
طهران	تهران	شصت	شست
طوس	توس	سیصد	سیسد
سقراط	سُکرات	نظر	نگر
افلاطون	افلاتون	قاضی (از کادیک پهلوی)	کادیک. داور
قلم	غلم [از کلوم پهلوی]	بوذرجمهر	بزرگمهر
قنات	کنات [از کندن]	صندل	سندل
قنوات	کنات ها [از کندن]	صندلی	سندلی
خندق	کندک [از کندک]	کیقباد	کی گُباد
مهرجان	مهرگان	دهقان	دهگان
جرجان	گرگان	قسطنطین	کنستانتین
قفقاز	کافکاز	فلسطین	فلسطین

• برخی از کارشناس نمایان بر این باورند که واژه های تازی، زبان پارسی را نیرومند کرده است، اگر آنها را از زبان پارسی بیرون بیاوریم آسیب بازنهش ناپذیر به زبان پارسی خواهیم زد. ناگفته پیداست که گویندگان این سخن توانایی زبان پارسی را نا چیز می شمارند و نمی دانند که در زبان پارسی با پسوند ها و پیشوندها و با در همکردن واژه ها می توان بی شمار واژه های ناب و زیبا و گوش نواز ساخت و زبان شیرین و شکرین پارسی را از واژه های دُرشتناکِ تازی یا ترکی مغولی پالود:

• **الف** – تنها از واژه «دانستن» می توان دهها واژه آفرید، مانند: دانش- دانا- دانایی- داننده- دانشور- دانشگر- دانشگری- دانشیک- دانشمند- دانشمندی- دانشکده- دانش سرا- دانشگاه- دانش آموز- جوینده دانش- دانش آباد- دانسته- دانستی- دانستنیها- دانادل- دانادلی- دانش پذیری. دانش پذیر- دانشپایه- دانشنامه- دانشنامه گیری- دانش نیوش- دانشومند- دانشی- دانشیار- دانشیاری- همه دان- همه دانا- نیک دان. با دانش- بی دانش- بد دان- کم دان- بهدان- فزون دان – نیک دان و...

• **ب**- تنها با «و» و «ی» و «ا» و «ش» می توان بهترین واژه ها را ساخت، مانند: اخمو- هالو- بانو- جیغو- ریشو- نیکو- سبیلو- کرمو- خودی- خونی- آموزشی- دفتری- یاری- یآوری- بردباری- کاری... بینا- رسا- دانا- کوشا- پویا- جویا- روا- بابا- پایا- نیوشا... روش- سازش- کاهش- دهش- بخشش- بینش- دانش- بارش- روش...

- پ- با «هم» و «سر» می توان دهها واژه ناب آفرید، مانند: هماوا- هماوایی- همبسته- همبستگی- هموند- هموندی- هم پیوند- هم پیوندی- هماهنگ- هماهنگی... سرسام- سرراه- سرشکسته- سردمدار- سردرختی- سردیبری- سرکار- سرلشکر- سردار...
- ت- گاه چند وات یا چند واژه را می توان به هم پیوند داد و از همکرد آنها یک واژه شیوا و رسا و دلپذیر آفرید. گاه تا شش وات و بیشتر، و واژه های در هم آمیخته می شوند بی آنکه به زبان و گوش و مغز سنگینی نمایند و نا آشنا باشند، برای نمونه: جهان گشایی (جه + ان + گشای + ی) - نوشت افزار فروشی (نوشت+افزار+فروش+ی) - زشت کرداری (زشت + کرد+ ار + ی) - نیکو رفتاری (نیک+و+رفت+ار+ی) - رودربایستی (رو + در+بای+است+ی) - مهمان خانه داری (مه+مان+خانه+دار+ی)- نمایشنامه نویسی (نما+ی+ش+ نام+ ه+نویس+ی)...
- ج- گاه با چند واژه می توان کارواژه ساخت مانند: بیزار بودن- روی گرداندن- دست از کار کشیدن- روی خوش نشان ندادن- رو(ی)در هم کشیدن- بد رفتاری کردن- دانش آموختن- خودزنی کردن- خوشگذرانی کردن- خوش آمد گفتن - درد دل کردن - درد در دل پیچیدن- بدخواه بودن - از دیگران بد گفتن- سر درآوردن - سر در نیاوردن...
- چ- گاه چندین پسوند را می توان در هم آمیخت و واژه یی زیبا آفرید، مانند:  
آسیابانی (آس+ پسوندهای آ + بان + ی) - دامداری (دام+ پسوندهای دار + ی)- پژوهشگری (پژوه+ پسوندهایش+ گر+ی)...
- خ- گاه می توان چند پیشوند و پسوند را با واژه در هم آمیخت و یک واژه زیبا آفرید، مانند: سرآسیابانی- سرپاسبانی- سردادوری- سرفراز- فرنیشینی- فرنامی- فرتایی- بازتابی- همبستگی...
- د- گاه چند پسوند و چند پیشوند و چند واژه را می توان در هم آمیخت و یک واژه ساخت، مانند: دانشمند نمایی (دان+ش+مند+نما+ی+ی) - نادیده انگاری (نا+دید+ه+ انگار+ی)...
- ذ- گاه تنها با دو یا سه واژه می توان یک واژه زیبا ساخت که دارای چمی سوای چم هر یک از آنها باشد مانند: سرمایه- گرنامهیه- درآمد - برآمد- منوچهر- هومن- سردمدار- درگاه- دادستان- دادرس- دادگستری- مهرورزی- بلندپروازی...
- ر- با پسوند ها و پیشوندها در زبان پارسی که بسیار فراوان اند می توان هزاران واژه رسا و دلپذیر ساخت و زبان پارسی را بیش از پی توانمندی و استواری بخشید ...
- چسباندن «به» به واژه ها (جز در کارواژه دستوری مانند: برو- بیا- بخور- بخواب-بران- بگو...) نادرست است و باید همواره جدا نوشته شود مانند: به هنگام - به سرعت- به فوریت- به موقع- به نوبت- به ندرت - به فاصله...
- گاه فراهایی از همکرد واژه های تازی و پارسی به کار می روند که نه زیبا هستند و نه درست مانند نمونه های زیر:

دُرُست

نادُرُست

انجام دادن

انجام دان

دنبال شدن

به مورد اجرا درآوردن

اقدام مقتضی به عمل آوردن

مورد تعقیب قرارگرفتن

- |                                    |                                     |
|------------------------------------|-------------------------------------|
| اطلاع کامل حاصل کردن               | دریافتن . پی بردن                   |
| ابتیاع و خریداری کردن              | خریدن                               |
| حضور خود را به هم رساندن           | رفتن                                |
| تحت تعقیب قرار گرفتن               | دنبال کردن                          |
| به زیر سلطه فرمان خویش در آوردن    | فرمانبردار کردن. چیره شدن           |
| بر امور کارهای جاری تسلط پیدا کردن | کارها را به دست گرفتن               |
| دستور خود را تحمیل کردن            | خواهان بودن . وادار کردن            |
| تقاضای مصرانه کردن                 | خواستن                              |
| تحت پوشش حمایت خود قرار دادن       | پشتیبانی کردن                       |
| مأخوذ به حیا بودن                  | شرم داشتن . کم رو بودن              |
| مبادی آداب بودن را حفظ کردن        | با ادب بودن                         |
| ارزش قائل شدن                      | ارج نهادن                           |
| از حال طبیعی خارج شدن              | خشمگین شدن. به خشم آمدن. دگرگون شدن |
- در این واژه نامه، گاه در گزارش چم یک واژه که در سروده یکی از سخنسرایان ایرانی بکار رفته، بجای یک رج که بسنده می نمود، همه سروده را آورده ایم. انگیزه این کار، نخست آشنایی با واژه های دیگری است که در همان سروده بکار رفته، دوم بهره گیری از همه سروده و آشنایی بیشتر دانش پژوهان جوان با ادب‌سار ایرانی است.
  - گاه چند رج پی در پی از یک بخش از شاهنامه آورده شده اند، در اینجا بجای باز گفت نام داستان، از «همچنین» بهره گرفته ایم...
  - واژه های بکار برده شده در این واژه نامه اگر پارسی، تازی، ترکی، مغولی و... باشند، برابر پارسی آنها را آورده ایم، اگر یک واژه بیگانه بیش از یک برابر در زبان پارسی دارد، کوشیده ایم تا برابر دیگر را نیز نشان دهیم، مانند:
- جاهل:** نادان. دبنگ. نابخرد. بی دانش. کانا...
- قهر:** ناآشتی. کین. سختی. رویگردان. درشتی. خشمگینی. خشم. پرخاش.
- ظاهر:** هویدا. نمود. نمایان. نماد. نما. رویه. پیدا. پدیدار. آشکار.